

## رساله تصحیفات میر داماد

به کوشش و پژوهش جویا جهانبخش

### تمهید پژوهنده

شناخت مقوله «تصحیف»، همواره، از موضوعات پر اهمیت متن‌شناسی اسلامی، عموماً، و حدیث‌شناسی، خصوصاً، بوده است.<sup>۱</sup>

کاوش در علل تصحیف و نقد تصحیفات مهمی که در قرائت و نقل احادیث و اشعار و دیگر متون - و حتی در خواندن قرآن کریم - رُخ می‌داده است و أحياناً به آثار بزرگان علم و ادب راه یافته بوده، و همچنین بررسی بهره‌گیری‌های آرایه‌گرانه‌ای که

---

۱. مقاله فاضلانه حجة الإسلام والمسلمین سید محمد جواد شبیری - دام توفیقه - در دانشنامه جهان اسلام (۳۵۳/۷ - ۳۶۰) زیر عنوان تصحیف و تحریف، بنقد از بهترین مکتوبات موجز و پرمایه در این باره است که برای تتبعات سپسین هم سررشته‌های بسیار به دست جوینده می‌دهد.

مقاله خانم رضوان مساح نیز در دائرة المعارف بزرگ اسلامی (۳۷۷/۱۵ - ۳۸۰) شایان مراجعه است. در کتاب محاضرات فی تحقیق التصویب استاد هلال ناجی (صص ۸۳ - ۱۴۴) هم مباحث خواندنی و برسیدنی قابل توجهی در این باره هست.

از یاد نبریم که یادداشتها و بازبردهای فراوان علامه فقید محمد قزوینی، درباره «تصحیف»، که در یادداشت‌های قزوینی (به کوشش ایرج افشار، ۷۴/۲ - ۷۶، و: ۳/۱۰ - ۲۱) به چاپ رسیده، علی‌رغم مرور زمان، هنوز بسیار سودبخش و روشنگر است.

قزوینی در مقام یک متن پژوه مبتتبع موضوع «تصحیف» را باریک‌بینانه پیگیری می‌کرده و از بعضی عبارات همان یادداشت‌هایش (نگر: همان، ۳/۱۰ - متن و هاشم) پیدا است که دست‌کم در صدد «ایراد خطاب» ای در این باره بوده است که از وقوع یا عدم وقوع آن خبری نداریم.

ادیبان و طنزپردازان از تصحیف می‌کرده<sup>۱</sup> و با آن لغز و طنز و هجو می‌پرداخته‌اند، مجموعه گسترده‌ای از مباحث قابل طرح و بسط و پیگیری را حول «تصحیف» فراهم آورده است؛ و ضرورتِ بازشناسیِ تصحیفاتی که در متون و اسناد فرهنگی مهم، خاصه احادیث و أسماء رجال حدیث و تاریخ، پدید می‌آمده، دانش پژوهان را از اعتنا بدین مباحث ناگزیر ساخته.

از دیرباز بسیاری از نویسندگان و دانشیان برجسته مسلمان، بویژه محدثان، در کتابهای درایة الحدیث و...، به موضوع «تصحیف» و بازشناسی تصحیفات اهتمام کرده و حتی تکنگاریهائی ویژه تصحیف پدید آورده‌اند.<sup>۲</sup> از قدیمترین این تکنگاریها، کتاب از جدارِ حَمَزَة اصفهانی (ح ۲۸۰ - ح ۳۶۰ ه. ق)<sup>۳</sup>، موسوم به التثبیه علی حدوث التصحیف<sup>۴</sup>، است که پس از وی همواره مورد رجوع و استفاده کسانی بوده است که بدین موضوع پرداخته‌اند؛ و توان گفت: آنان که درین باره قلم فرسوده‌اند، هر یک به گونه‌ای بر خوانِ حَمَزَة اصفهانی نشسته‌اند.<sup>۵</sup>

پس از حمزه نیز آثار متعددی که یکسره درباره تصحیف و تحریف بوده یا بخش مهمی از آن بدین مقوله اختصاص یافته است، پدید آمده، و نامورانی چون صفدی و سیوطی و... در حیطة تصحیف‌شناسی قلم زده‌اند.



۱. برای ملاحظه تصحیفات آرایه‌گرانه ادبی و آگاهی از پایگاه و دامنه تصحیف در بدیع، از جمله نگر: لغتنامه دهخدا، ذیل «تصحیف»؛ و: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ۳۴۴/۲ و ۳۴۵ (مقاله تصحیف به قلم محسن ذاکر الحسینی)؛ و: فرهنگنامه ادبی فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، ص ۳۶۴ و ۳۶۵ (مقاله تصحیف به قلم هومن عباسپور)؛ و: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳۷۸/۱۵ (از مقاله رضوان مساح) و ۳۸۰ (مقاله محمد نوید بازرگان).
۲. برای وقوفی اجمالی بر منابع مربوط به تصحیف، -از جمله- نگر: دانشنامه جهان اسلام، ۳۵۸/۷ و ۳۵۹.
۳. درباره این ادیب و واژه‌شناس و تاریخ‌نگار بزرگ سپاهانی، نگر: تاریخ پیامبران و شاهان، چ بنیاد فرهنگ ایران، صص ز - یط؛ و: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ۷۴۶/۲ - ۷۵۰ (مقاله حمزه اصفهانی به قلم محمدرضا ناجی)؛ و: ترجمه فرخه النری، صص ۱۶۶ - ۱۶۷.
۴. درباره این کتاب و سرگذشت و ارج و کرامندی‌اش، افزون بر دیباچه‌های طابعان دو چاپ بغداد (۱۳۸۷ ه. ق) و دمشق (۱۳۸۸ ه. ق) آن، نگر:
- بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلبن، ۲۹۵/۱ - ۳۰۱، و: ۱۹۷/۲؛ و: کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، صص ۳۷۵ - ۳۷۷ و ۱۱۶؛ و: یادداشتهای فزونی، ۱۶۳/۴.
۵. سنج: التثبیه علی حدوث التصحیف، تحقیق محمد أسعد طلّس، ص ۱۵ (از پیشگفتار طابعان).



در میان علمای متأخرِ امامیه، میر داماد (سید محمدباقر بن شمس الدین محمد حسینی استرآبادی / ۹۶۹ - ۱۰۴۰ ه. ق) - طاب ثراه -، از برجسته‌ترین دانشیانی است که سختکوشانه به بازشناسی و نقد و تصحیح تصحیفات اهتمام کرده و البته در این میان نگاه او غالباً متوجه تصحیفات راه یافته به متون حدیثی و نسخ حدیث‌نامه‌هاست. میر در کتاب کرامند الزواشیح السماویة اش بحث و بخش معتنابهی را به نقل و نقد پاره‌ای از تصحیفات اختصاص داده است. همچنین رساله مفرده‌ای در باب بعض تصحیفات قلمی کرده.

آوازه و اعتبار میر از سوئی، و اهمیت تحقیقات وی در این زمینه از سوی دیگر، سبب شده است تا پیشنهادهای او در باب ضبط برخی از واژگان و عبارات و آنچه در این مجال تصحیف شمرده است، مورد توجه پسینیان واقع گردد؛ چنان که نشان آراء و اقتراحات وی را در این زمینه، اینجا و آنجا، در نوشتارهای پسینیانش می‌توان جست.<sup>۱</sup>

رساله تصحیفات میر که متن محقق آن، پس از این تمهید، به عرصه دید و داوری خوانندگان گرامی خواهد رسید، افزون بر موضوع اصلی اش که تصحیف‌شناسی است، از حیث تاریخ فرهنگ و ارتباطات علما در عصر صفوی حائز اهمیت فراوان است، زیرا به کنایتی بلیغ‌تر از تصریح، پرده از نوع نگرش میر داماد به یکی از برجسته‌ترین دانشمندان فرهنگ آفرین همروزگارش برمی‌گیرد، و آن بزرگ دانشی‌مرد، کسی نیست جز شیخ بهاء الدین محمد عاملی (۹۵۳ - ۱۰۳۰ ه. ق)، معروف به «شیخ بهائی» - اعلی الله مقامه -، که شیخ الاسلام شاه عباس اول و رئیس علمای دین در زمانه خویش به شمار می‌رفته است.

۱. نمونه را، مرحوم ملاحیب الله شریف کاشانی (۱۲۶۲ - ۱۳۴۰ ه. ق)، در منظومه درایة الحدیثش موسوم به الذرة الفاخرة، در آنچه «فی رسم المصحف و المحرف» سروده - و آشکارا در آن از زواشیح میر داماد تأثیر پذیرفته - است، از جمله می‌آورد:

«و تَابَعَتْ فِي تَابِعَتْ وَ لُغِيَتْ  
فِي قَوْلِهِمْ: إِنَّ الْفَتَى لِيَغِيَتْ»

(علوم الحدیث، س ۱، ش ۱، ص ۳۵۴).

وی در شرح زیارة العاشوراء خویش (ط. محمد شریف آیه الله زاده، ص ۴۵، ۴۶) هم رأی میر را مورد توجه قرار داده و به گفت‌آورد از رواشیح دست یازیده است، و بر همین بنیاد، ضبط «تَابَعَتْ» را ترجیح داده.

در شماری از تراجم‌نامه‌های علمای شیعه از مَوَدَّت و هَمْدِلِي فراوانِ میر و شیخ سخن گفته‌اند؛<sup>۱</sup> لیک آنچه رسالهٔ تصحیفات می‌نماید، انتقاداتی گزنده و تحقیرآمیز است که از سوی میر نثارِ شیخ می‌گردد.

بیشک این ایستارها را مُطَلَق نمی‌توان انگاشت؛ و ای بسا از آن «مصاحباتِ ایمانی و مصادقاتِ روحانی که بر بسیاری از نفوسِ شیطانی و نحوسِ ظلمانی پنهان مانده است»<sup>۲</sup>! هم بین میر و شیخ فراوان بوده باشد؛ لیک نگاهِ خرده‌گیرانهٔ خوارمایه‌شمارانه هم، دستِ کم: در ادواری، در میان بوده است.<sup>۳</sup>

افزون بر صریحِ عباراتِ میر در تصحیفات و رَواشِح، داستانه‌ها و حکایاتی هم که در نگارش‌های پَسینیا نشانِ نقل‌گردیده است یکدست نیست و یکسره از آن و داد و صفا که گفته‌اند (و به عنوانِ مثال، داستانِ گفتگویِ جداگانهٔ شاه‌عبّاس را با میر و شیخ و تواضع و محبّتی را که هر یک در بابِ آن عالمِ دیگر به شاهِ اِظهار کرده شاهدِ آن گرفته‌اند)<sup>۴</sup>، حکایت نمی‌کند.

۱. نمونه را، مرحوم علامه سید حسن صدر (۱۲۷۲ - ۱۳۵۴ ه. ق) در تکملة أمل الأمل (تحقیق: حسین علی محفوظ و...، ۲۲۰/۵)، در شرح حالِ میر داماد، نوشته است:

«... کان هو والشیخ البهائی کَفَرَسِي رِهان، و أخوین خَلین، لم یعهد رئیسان فی عصرِ واحدٍ فی بلدٍ واحدٍ بمُصافاتهما و موآخاتهما. کانا فی عصر الشّاه عبّاس الماضي، و کانا مرجعاً عامّاً فی الدّین و الدّنيا للنّاس».

مرحوم سید محمد مهدی موسوی شَفْتی (۱۲۷۷ یا ۱۲۷۸ - ۱۳۲۶ ه. ق) هم در ضمنِ گزارشِ احوالِ میر داماد (ص ۷۹ و ۸۰) آورده است:

«... و کان معاصراً مع الشّیخ البهائی و کان بینهما خلطة شديدة و مودة و صداقة کثیرة، قَلَمَا تُوجَد بین المعاصرين (من الالفة) کما وجد بین هذین العَلَمین...».

(افزونهٔ میانِ کمانکان از طابعانِ غرقاب است).

۲. روضات الجنّات، ۶۹/۷.

۳. نامه‌ای از شیخ بهائی به میر و نامه‌ای از میر به شیخ در بعضی مجموعه‌ها آورده‌اند (نگر: اثنا عشر رسالة، ط. میر دامادی، بخشِ نخست، ص ۲۲ و ۲۳)، آکنده از تعارفات و ثناگستری‌های متقابل.

اگر آن ألفاظ و مضامین را بر صیرفِ تعارفاتِ عُرفی و آداب‌دانی‌هایِ مُداراتی حمل نکنیم، بناگزیب باید مُراسلهٔ مزبور را یادگارِ زمانی بدانیم که طَرَفین به یکدیگرِ اِخلاص و اِرادتی بیشتر داشته‌اند؛ بیشتر از آنچه در رساله‌ای مانندِ تصحیفات از سوی میر خودنمایی می‌کند!!

۴. سنج: روضات الجنّات، ط. اِسماعیلیان، ۶۳/۲؛ و: قصص العُلَماء، ط. خالقی و کرباسی، ص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ و: زینحانة الأدب، ۵۹/۶؛ و: اوراقِ پراکنده‌ی کیوانِ سمیعی، ۲۵۷/۱ و ۲۵۸.



از مقالات سید نعمه الله جزائری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ ه. ق) منقول است:  
«... لَمَّا صَنَّفَ بَهَاءَ الْمِلَّةِ وَالَّذِينَ كَتَابَهُ الْأَرْبَعِينَ أَتَى بِهِ بَعْضُ الطَّلَبَةِ إِلَى  
حَضْرَةِ الْمُحَقِّقِ الْمُدَقِّقِ، جَامِعِ الْعُلُومِ، السَّيِّدِ الدَّامَادِ، فَلَمَّا نَظَرَ فِيهِ  
قَالَ: إِنَّ هَذَا الْعَرَبِيَّ رَجُلٌ فَاضِلٌ، لَكِنَّهُ لَمَّا جَاءَ فِي عَصْرِ نَا لَمْ يَشْتَهْرِ  
وَلَمْ يُعَدَّ عَالِمًا»<sup>۲</sup>.

این سخن، نمودار هر چه باشد، نمودار آنهمه موذت و همدلی که مذکور شده  
است، نیست.

صبا هم در تذکره خویش نوشته است: «میان شیخ [= بهاء الدین] و میر محمد باقر  
داماد مناظره و مطارحه می ماند»<sup>۳</sup>.

به هر روی، خصوصاً ایستار نه چندان مهر آمیز میر داماد نسبت به شیخ بهائی،  
علی رغم استبعاد برخی پژوهندگان، چیزی نیست که انکار پذیر باشد؛ خاصه با وجود  
رسالة تصحيفات و کتاب رواشح و خرده گیری های پر خاشجویانه و إهانت آمیز این دو اثر  
از شیخ.

شادروان استاد سعید نفیسی، در رساله خواندنی احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، از  
بعض عبارات و داستانها و احتمالات که در کتابهای چون قصص العلماء محمد بن  
سُلیمان تُنکابنی (۱۲۳۴ یا ۱۲۳۵ - ۱۳۰۲ ه. ق) در باب روابط میر داماد و شیخ بهائی

۱. حاصل معنا:

... هنگامی که بهاء الملة والدين (شیخ بهائی) کتاب اربعینش را تصنیف کرد، یکی از طالبان علم آن را  
به پیشگاه محقق مدقق، جامع علوم، سید داماد آورد؛ پس چون وی در آن کتاب نگریست گفت: این عرب  
مرد فاضلی است، لیک چون در زمان ما آمده شهرتی نیافته و عالم به شمار نیامده است!

۲. روضات الجنات، ط. إسماعیلیان، ۶۹/۷.

این که در قصص العلماء (ط. خالقی و کرباسی، ص ۳۰۰- و نیز سنج: ص ۴۳۰) از میر داماد نقل گردیده  
است که در حق شیخ بهائی می فرموده: «بعد از من، این عرب بچه - که شیخ بهائی باشد - در ایران جلوه  
خواهد نمود» - و البته استاد سعید نفیسی نیز بحق در باب انتساب چنین عبارت و الفاظی به میر چون و  
چرا کرده است (نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، ص ۵۲) -، شاید ناشی از برداشتی آزاد و تسامح آلود از  
همین حکایت باشد که از کتاب سید جزائری منقول است؛ و العلم عند الله.

۳. تذکره روز روشن، ط. رکن زاده، ص ۱۲۱.

موجود است، سخت اظهار شگفتی کرده و چنین منقولاتی را باورناپذیر و ناسازگار با جلالیت «مردی دانشمند کامل چون میر محمدباقر داماد» و «دانشمند بزرگ و ارسته‌ای چون بهائی» دانسته است.<sup>۱</sup>

تا حدودی حق به دست مرحوم نفیسی است و آن منقولات علی‌الظاهر برداشتی افسانه‌سرایانه و عوامانه از اختلاف موجود میان میر و شیخ است و شاید بدان نیرزد که حتی در این اوراق به نقل و حکایتشان پردازیم<sup>۲</sup>؛ لیک این مایه استبعاد مرحوم نفیسی و این پندار نیز که آن دو دانشمند «هر دو... در یک راه می‌پوئیده‌اند» و «میر داماد نیز سلیقه... [ شیخ ] را داشته» است<sup>۳</sup> درست نمی‌نماید و تفریطی است در برابر آن افراط.

عجالة آنچه از نقلهای شفاهی و قصص افواهی و حکایات پسینیان مؤثقت‌تر و معتدتر است، همین مکتوبات میر و بالخصوص رساله تصحیفات است که از آن «مصاحبات ایمانی و مصادقات روحانی»<sup>۴</sup> طرفین چندان نشانی ندارد؛ بلکه احتمالاً خصومت آلود و آشکارا نامنصفانه است.

میر، چه در الزواشیح السماویة و چه در رساله تصحیفات، بصراحت از شیخ بهائی نامی نبرده است و مقصود کنایات و تعریضات خود را در پرده ابهام نهان ساخته؛ لیک - به تعبیر استاد کیوان سمیعی - «أهل فن و أرباب تتبع می‌دانند که مقصود او شیخ بهائی بوده است».<sup>۴</sup> در غیر این دو اثر هم میر داماد، بدون تصریح به نام شیخ، به تخطئه او پرداخته است.

در تعلیقه‌اش بر اختیار معرفة الرجال از سر این ستیهنگی در نگذشته است و به مناسبت بحث از حدیث نبوی «بوروا أولادکم بحب علی بن ابی طالب» (إلخ) که هم در زواشیح و هم در رساله حاضر مورد بحث قرار داده، پس از توضیح واژه «غیة» (در تعبیر «لغیة»)، نوشته است:

۱. نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، صص ۵۲-۵۵.

۲. بیفزائیم که خود تنکابنی هم در درستی بعضی این معانی بصراحت تشکیک و تردید کرده است. نگر: قصص العلماء، ط. خالقی و کرباسی، ص ۲۹۷.

۳. نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، ص ۵۳.

۴. اوراقی پراکنده، ۲۵۳/۱.



«ولبعض المتوهّمين القاصرين من المعاصرين في ضبط هذه اللفظة  
عشرة تستعاذ بالله من خذيتها<sup>۱</sup> وفضيحتها، أوردناها في الرّواشيع السّماوية<sup>۲</sup>».

در رسالهٔ اربعهٔ ايام، در تحقيق اين فرع كه «زيارت هر گاه از دور باشد و در تحت  
قبةٔ هيچ معصومي نباشد، نماز زيارت بر زيارت مقدم است»، از جمله مي نويسد:  
«قبل از اين زمان<sup>۳</sup> به سي و شش سال كه داعي دولت قاهره از تصنيف  
كتاب صراط مستقيم فارغ شده بود، در دار السلطنة قزوين، پادشاه جمجاه  
مغفور مرحوم شاه عباس را در يكي از ايام اربعه بر پشت بام مسجد  
پنجه علي<sup>۴</sup> تعليم و تلقين زيارت مي كرد به طريق مذكور. بعضي از  
معاصرین كه كمال شهرت داشت معارض شده از روي تعجب گفت:  
نماز زيارت قبل از زيارت چه صورت دارد؟! مي بايد كه بعد از زيارت  
بوده باشد. فقير در جواب گفت كه: شمارا اشتباهي واقع شده است. اگر  
زيارت از نزديك باشد نماز زيارت مؤخر از زيارت مي باشد، و اگر از  
دور باشد زيارت مؤخر است از نماز زيارت. مجادله و مناظره به طول  
انجاميد. آخر الامر كتابها حاضر ساخته به عبارت صريحه الزام و  
اسكات معاصر مناظر حاصل شد<sup>۵</sup>».

مرحوم ميرزا ابوالمعالي كلباسي (۱۲۴۷ - ۱۳۱۵ هـ. ق) كه اين داستان را به مناسبتی  
در رسالهٔ بيان كيفيت زيارهٔ عاشوراءش آورده است<sup>۶</sup> و در رسالهٔ اي هم كه شرح حال

۱. كذا في المطبوع. «خزيها» صواب مي نمايد.

۲. اختيار معرفة الرجال، ط. رجائي، ۲۴۰/۱.

۳. طابع رسالهٔ اربعهٔ ايام تصريح مي كند كه «تأليف اين رساله... در سالهاي ۱۰۳۹ - ۱۰۴۱ بوده» (ميراث  
اسلامي ايران، ۶۷۴/۲).

۴. دربارهٔ «مسجد پنجه علي» (و قطعه سنگي از مرمر صيقلی كه نقش پنجهٔ بزرگي بر آن بسته شده است و آن  
را «پنجه علي» مي گویند و اثر دست امير مؤمنان علي - عليه السلام - مي شمارند)، نگر:  
مينودر (يا: باب الجنة قزوين)، سيد محمد علي گلريز، ۵۸۹/۱ - ۵۹۲.

در سيمای تاريخ و فرهنگ قزوين (ص ۴۰۷ و ۵۵۵ و ۱۲۲۵ و ۱۶۱۱ و ۱۶۲۵) هم آگاهيهاي پراکنده هست  
كه في الجملة اهميت مسجد ياد شده را در پيشينه شهر قزوين مي رساند.

۵. ميراث اسلامي ايران، ۶۷۴/۲ و ۶۷۵.

۶. نگر: بيان كيفيت زيارهٔ عاشوراء، چ سنگي، ص ۴۷ و ۴۸.

شیخ بهائی پرداخته است مذکور داشته<sup>۱</sup>، تصریح می کند که مراد میر داماد از «بعضی از معاصرین»، همانا جناب شیخ بهائی است.<sup>۲</sup>

البته مرحوم کلباسی خاطر نشان می کند که شیخ در جامع عباسی عقیده به مقدم داشتن نماز زیارت را در زیارت از راه دور، از بعضی مجتهدان حکایت کرده است، و لذا آن کمال تحاشی که در حکایت میر بدو نسبت داده می شود، می بایست پیش از اطلاع بر این قول و البته پیش از تحریر جامع عباسی بوده باشد.<sup>۳</sup>

باری، همین مرحوم میرزا ابوالمعالی کلباسی پیشگفته، در رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء، زیر عنوان «تذییل» می نویسد:

«قد عَقَدَ السَّيِّدُ الدَّامَادُ فِي الرِّوَايَةِ كَلَاماً لِكَلِمَاتٍ وَقَعَ التَّصْحِيفُ وَالِاشْتِبَاهُ فِيهَا مِنْ مُعَاَصِرِيهِ وَأَظْهَرَ الْحَقَّ فِيهَا وَشَنَعَ عَلَيَّ مُعَاَصِرِيهِ وَعَمِلَ أَيْضاً رِسَالَةً فِيمَا ذَكَرَ؛ وَ مَوْرُدُ بَعْضِ تَشْنِيعَاتِهِ هُوَ شَيْخُنَا الْبَهَائِي؛ وَقَدْ عَدَّ فِي الرِّوَايَةِ وَالرِّسَالَةِ مِنْ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ قَوْلَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي الزِّيَارَةِ الْمَبْحُوثِ عَنْهَا: وَبَايَعْتُ وَتَابَعْتُ عَلَيَّ قَتْلَهُ».<sup>۴</sup>

آنگاه به گفتاورد از میر داماد پرداخته سپس می گوید:

«وَالظَّاهِرُ أَنَّ الْمَقْصُودَ بِالْمَصْحُوفِ الْمِغْلَاطِ هُوَ شَيْخُنَا الْبَهَائِي، بِشَهَادَةِ حِكَايَةِ مَسِيرِ السَّائِرِينَ مَسِيرَهُ<sup>۵</sup>، إِذْ لَمْ يَكُنْ لَغَيْرِ شَيْخُنَا الْبَهَائِي اسْتِعْدَادُ أَنْ يَسِيرَ غَيْرَهُ مَسِيرَهُ».<sup>۶</sup>

کلباسی در رساله ای هم که در احوال شیخ بهائی تألیف کرده است<sup>۸</sup>، باز به همین موضوع «تابعت» و «تایعت» و تشنیع میر بر شیخ بهائی پرداخته.<sup>۹</sup>

۱. نگر: الرسائل الرجالية، ۲/۵۲۰ به بعد.

۲. نگر: بیان کیفیت زیارة عاشوراء، چ سنگی، ص ۵۰؛ و: الرسائل الرجالية، ۲/۵۲۱.

۳. نگر: الرسائل الرجالية، ۲/۵۲۵؛ و: بیان کیفیت زیارة عاشوراء، چ سنگی، ص ۵۰.

۴. بیان کیفیت زیارة عاشوراء، چ سنگی، ص ۱۰۴.

۵. در چاپ سنگی: مسیره [!]

۶. در چاپ سنگی: مسیره [!]

۷. بیان کیفیت زیارة عاشوراء، چ سنگی، ص ۱۰۵.

۸. چاپ شده در: الرسائل الرجالية، او، چ دارالحدیث، ۲/۴۶۷ - ۵۳۴.

۹. نگر: الرسائل الرجالية، ۲/۵۲۵ و ۵۲۶.



شیخ عبدالنّبیّ عراقی (اراکي / ف: ۱۳۸۵ ه. ق) نیز در الکتز المخفی از دیگر خوانی «تَابَعَتْ» و «تَابَعَتْ» یاد کرده و طرف «طعن» و تشنیع میر را بصراحت شیخ بهائی دانسته است.<sup>۱</sup>

مرحوم کلباسی در همان رساله اش درباره شیخ بهائی، به مناسبت یادکرد از خوانش و تفسیر شیخ از «لغیه» در حدیث کافی و انتقاد میر از شیخ در «حاشیه»، نوشته است: «وَشَنَّعَ عَلَيْهِ أَيْضاً فِي الرَّسَالَةِ الْمَعْمُولَةِ فِي التَّصَاحِيفِ وَالْأَغَالِيطِ، وَأَكْثَرَ تِلْكَ التَّصَاحِيفِ وَالْأَغَالِيطِ مَذْكُورَةً فِي الرَّوَاشِحِ أَيْضاً».<sup>۲</sup>

تندی عبارات میر گاه تا به حدی است که قلم دوستانان شیخ أحياناً از واگویه کردن سخنان او تن می زند.<sup>۳</sup>

\*

أما نظر شیخ بهائی درباره میر و اینگونه موضعگیریهای او چه بوده است؟

ایستار شیخ بهائی در برابر تعرضات و ستهندگیهای میر، موضوعی است که از دید تاریخ فرهنگ شایان بررسی می نماید.

اگر چه اسنادی روشن و تصریحاتی بی پرده از شیخ در این باره به نظر نرسیده است، از برسنجیدن میراث مکتوب هر دو دانشمند، و همچنین مقایسه نقلهای معاصرانشان از ایشان، اینگونه برمی آید که شیخ در برابر تعرضات میر، خصوصاً و چنین تعرضهائی، عموماً، مَشِي بسیار کریمانه ای اختیار کرده بوده است.

شیخ بهائی نه تنها مَرِدِ مُنْصِفٍ<sup>۴</sup> و حقیقت جوئی<sup>۵</sup> بوده، قَدَرِ أَوْقَاتِ و قِیمَتِ عُمَرِ عزیز را می شناخته و از همین روی فرصت و رَغَبَتِ درگیری و درآویختن با این و آن نداشته است. خود در رقیمه ای در پاسخ یکی از آشنایانش نوشته است: «تَتِمَّةٌ هَذَا

۱. نگر: الکتز المخفی، تعریب و تحقیق: وجیه الهجری، ص ۲۱۶.

۲. الرسائل الرجالیة، ۴۹۹/۲.

۳. نمونه را، نگر: اوراق پراکنده، ۲۵۵/۱.

۴. عزالدین حُسَینِ کرکی می نویسد: «و كَانَ مُنْصِفاً فِي الْبَحْثِ» (روضات الجنات، ط. إسماعیلیان، ۵۸۷).

مجلسی اول می نویسد: «و كَانَ أَنْصَافَهُ فَوْقَ أَنْ يُوصَفَ» (روضه المتین، ۴۰۴/۱۴) و در این باره تفصیلی

می آورد که از حوصله این مقال بیرون است.

۵. آدم خَلْخالی می نویسد: «طالِبُ کَلِمَةٍ حَقٌّ بُوْدَ و تَلْخُ و تُرِشُ پندِ سُوْدَمَنْدِ را شیرین می نوشید اگر چه از طفلی یا دونی می شنید.» (رسائل فارسی آدم خَلْخالی، ۳۰۶/۱).

الْعُمَرِ الْقَصِيرِ لَا تَسْعُ مُؤَاخَذَةٌ أَحَدٍ عَلَى التَّقْصِيرِ<sup>۱</sup>».

پس شگفت نیست که موضعگیریهای تند و صریح و چشمگیر در برابر رفتار میر نکرده باشد.

در این میان، موضعگیری رندانه و اِشارتگرانه حکایت دیگری دارد، و از شیخ که مرد میدان نکته‌سنجی و لطیفه‌پردازی و موقع‌شناسی است دور نمی‌نماید. در همان روزگاران گفته می‌شده است که: میر این چارانه را در تعریض به شیخ گفته است که:

از خوانِ فَلَکِ قُرْصِ جوی بیش مخور      انگشتِ عَسَلِ مخواه و صد نیش مخور  
از نَعْمَتِ أَلوانِ شهان دست بدار      خونِ دَلِ صد هزار درویش مخور  
و شیخ در پاسخش فرموده:

زاهد به تو تقوا و ریا ارزانی!      من دانم [و] بی‌دینی و بی‌ایمانی!  
تو باش چُنین و طعنه می‌زن بر من      من کافر و من یهود و من نصرانی!<sup>۳</sup>  
گفت و شنودی است که اگر از سر مزاح صِرف نبوده باشد، طَرَفِینِ آن هر که خواهند گو باش، هیچ بویِ و داد و هَمَدِلی نمی‌دهد.

باری، با آنچه از مکتوبات و ملفوظاتِ واضح الدَّلالهٔ مُسَلَّمِ الْإِنْتِسابِ شیخ پیش چشم می‌آید، تعریضِ وی به میر، احتمالی بیش نیست.<sup>۴</sup>

۱. یعنی: بازماندهٔ این عُمرِ کوتاه را گنجائی آن نباشد که آدمی بر سرِ تقصیرِ کسی به مُؤَاخَذَتِ او پردازد.

۲. الکَشکُولِ شیخ، ط. معلّم، ۳۲۱/۱.

۳. نگر: خانمة مستدرک الوسائل، ط. مؤسّسة آل البیت - علیهم السلام -، ۲/۲۵۰ - در گفتاورد از محبوب القلوب. اگر بابِ حدسیات و استنباطهای شخصی را بگشائیم، به نمونه‌های دیگر نیز می‌توان اِشارت کرد. نمونه را، آنجا که شیخ می‌گوید:

«آن را که پیرِ عشق به ماهی کند تمام      در صد هزار سال آرسطو نمی‌کند»

(أحوال و أشعارِ فارسیِ شیخ بهائی، ص ۱۳۰)

یا:

«شرابِ عشق می‌سازد تو را از سِرِّ کار آگه      نه تدقیقاتِ مَشائِی و تحقیقاتِ اِشراقی»

(همان، ص ۱۳۷)

به فرمودهٔ استاد آیه‌الله روضاتی - دام‌عُلاه -، شاید تعریضی به میرداماد و مکتبِ او در میان باشد؛ والله العالم. به دیگر سخن، مثالِ نقضی حتمی از برای فرمایشِ زنده‌یاد استاد کیوانِ سمیعی که نوشته است: «تا آنجا که این بنده اطلاع دارد شیخ بهائی در هیچیک از تألیفاتش کنایت و تعریضی نسبت به میرداماد ندارد» (اوردنی پراکنده، ۲۵۳/۱)، در دست نداریم.



در مقابل، آنچه مُسَلَّم می‌نماید اعتدالِ مشرب و واقع‌بینی غالب بر خوی و روش اوست که رُخصتِ بَرْمَنِشی و یا انتقاد ناپذیری لَجوجانه به او نمی‌داده است.<sup>۱</sup>

ناگفته نماند هر چند میر داماد در پاره‌ای از گفتارها<sup>۲</sup> و نوشتارهایش، به تلویح یا تصریح بر شیخ بهائی تقدّم جُسته و پایه و مایه علمی وی را نسبت به خود خوار شمرده است، به نظر نمی‌رسد که بتوان از منظر تاریخ فرهنگ و علوم اسلامی، و نیز از منظر عُرف علمی آن زمان، با مُدّعی میر هم‌زمان شد.

مجموع قرائن و شواهد چُنین می‌نماید که شیخ، در هر سه عرصه علم و اجتماع و سیاست، از میر مُعزّز تر بوده باشد.<sup>۳</sup> نظری به اقبالِ دربارِ صفوی و توده مردم و خواصّ اهل علم به شخصیت و آثار شیخ و برسنجیدن آن با کارنامه میر، بتفصیل، مؤید این قول تواند بود.

بی‌جهت نیست که حتّی حضور میر در عرصه سیاسی ایران صفوی، پس از وفات شیخ بهائی، پُررنگ می‌شود.<sup>۴</sup>

به هر روی، خطّ سیر مناقشات میر داماد در باب شیخ بهائی، گویا به خود او و شیخ پایان نپذیرفت و تا حدودی توسط بعضی شاگردانشان هم پیگیری شد.

میر سیّد احمد علوی عاملی، شاگرد و داماد میر که در حمایت از استاد خود گزمروی و تعصّب ویژه‌ای داشته است، رساله‌ای به نام الثّفحات الّلاهوتیة فی العثرات

---

۱. شیخ بهائی - أعلی الله مقامه الشریف - در دیباجه الجبل المتین پس از یادکرد موضوع کتابش و اشارتی به اهمیت کاری که کرده است و راهی که پیموده، می‌نویسد:

«... ثمّ غاية ما أتمسه منكم - أيها الإخوان في الدّین والشركاء في طلب اليقين! - أن تمنّوا عليّ بإصلاح فساده و ترويح كساده، والإغماض عما لا يخلو عنه مؤلّف ولا يسلم منه مصنّف، ممّا هو حقیق بأن يُستّر ولا يُسَطّر، ويضمّر ولا يُظهر، ويلفظ ولا يُحفظ؛ فإنكم تعلمون أن الغوص على دُرّ الدقائق يتعدّر مع تلاطم أمواج المِخَن والعوائق، وإلى الله سبحانه المُشكئ من دهر قلّما أضحك و طالما أبكى.»

ثمّ إن طرّق سمعكم مالم تعهدوا طروقه، ولاح لكم برق لم تألفوا بروقه، فلا تعجلوا باللّجاج في سلوك ذلك السبيل، وامكثوا قليلاً فعسى أن يتبدّل الملح الأجاج بالعذب السلسبيل. (الجل المتین، ط. آستان قدس، ۴۱/۱).

۲. البتّه بر فرض آن که بتوان بر نقلها اعتماد کرد.

۳. نمونه را، نگر: الرسائل الرّجالیة ی کلباسی، ۵۰۶/۲.

۴. نگر: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ۲۱۹/۱.

البهائیه نوشته که شیخ عبدالنبی قزوینی تعصب او را در این رساله در جانبداری از میرداماد نکوهیده است.<sup>۱</sup>

در سوی دیگر، شخصی مانند حکیم محمد کاظم تنکابنی گیلانی، صاحب نهاییه الإدراک فی شرح تشریح الأفلاک و شاگرد شیخ، جای دارد، که در قبال میرداماد از شیخ دفاع می‌کند و به مناقشه با انتقادگر می‌پردازد.<sup>۲</sup>

\*

از حق نباید گذشت. در انتقادهائی که میرداماد از شیخ بهائی کرده است، ملاحظات دقیق و عالمانه‌ای وجود دارد؛ و در این که مرحوم شیخ بهائی در پاره‌ای از داوریه‌ها و آراء خود مُصیب نبوده و از سهو و نسیانی که عارض احوالِ انسانی است مُستثنا نشده است، تردید نباید کرد.

آنچه موجب دلگیری است، دو چیز است:

یکی، آن که میرداماد - رَحِمَهُ اللهُ - برای خُرده گیری‌ها و انتقاداتش زبان و بیان و حَدِّت و شِدَّتی به کار بُرده که هیچ تناسبی با محلّ نزاع ندارد؛ بلکه از بُن، این «لحنِ اعتراضات»، «مناسبِ مقامِ علمیِ شامخِ علماءِ عصر، مخصوصاً دانشمندِ بزرگوارِ کم‌نظیری مانند شیخ بهائی نیست».<sup>۳</sup>

بر سر هم ایستارِ میر نسبت به شیخ چنان است که دانشوری چون میرزا ابوالمعالی کلباسی بصراحت می‌گوید: بسیار به خوار داشتِ وی می‌پرداخت.<sup>۴</sup>

۱. شیخ عبدالنبی قزوینی نوشته است:

«... لَمَّا جَعَلَ تَعْصَبَ السَّيِّدِ الْمَزْبُورِ [= میرداماد] نُصَبَ عَيْنِيهِ وَكَانَتْ هَمَّتَهُ مَقْصُورَةً عَلَيَّ ذَلِكَ، انْتَقَصَ لِذَلِكَ مِنَ الْقُلُوبِ وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ تَأْلِيْفَاتِهِ. يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْ كَلِمَاتِهِ الْبَارِدَةِ الَّتِي أَوْرَدَهَا فِي كِتَابِهِ التَّفْحَاتِ الْاَلَاهُوتِيَّةِ فِي الْعَثَرَاتِ الْبِهَائِيَّةِ.» (تتميم أمل الآمل، ص ۶۲ و ۶۳).

(پوشیده نماند که: - گویا - نسخه‌ای از تتميم أمل الآمل که علامه سید محسن امین عاملی از آن نقل فرموده، در ضبط این عبارت خطائی داشته، و لذا آن بزرگ بر کلام قزوینی استدراک می‌فرموده - نگر: اعیان الشیعة، ۵۹۳/۲ - که در عبارت کنونی جایی ندارد؛ فلیراجع).

۲. نگر: الذریعة إلى تصانيف الشیعة، ۹۳/۳ و ۱۸/۱۷ و ۱۹، و ۳۹۴/۲۴ و ۳۹۵.

۳. اوراق پراکنده، ۲۵۷/۱.

۴. نگر: بیان کیفیت زیارة عاشوراء، چ سنگی، ص ۵۰.

کلباسی مصدر «ازدراء» را در این مقام به کار گرفته است.



البته نگاه میر به شیخ و لحنی که برای انتقاد از وی به کار برده است تا حدودی ثمره طبیعی نگاهی است که او به خود دارد.

میر باسانی از «قصور تتبّع و نقصان تمهیر» «أبناء عصر» خویش دم می زند<sup>۱</sup> و پروا ندارد از این که «أكثر أهل روزگار» را به غفلت از تحقیق از فلان حکم فرعی شرعی منسوب دارد<sup>۲</sup>؛ ادعای هنبازی با فارابی و ابن سینا می کند و برای خود نسبت به بسیاری از اعلام سلف نیز قائل به سیادت و تفوق علمی است.<sup>۳</sup>

برخی از همروزگاران وی نیز این دیدگاه را در او راسخ تر می ساخته و پَر و بال می داده اند.

وقتی شاگرد فاضل و داماد یکدل میر، یعنی میر سید احمد علوی عاملی، در خطبه کشف الحقائق خویش که شرح گونه ای است بر تقویم ایمان میر داماد، او را بصراحت «... أعلم المتأخرین و المتقدمین...» می خواند<sup>۴</sup> - هر چند این سخن بیشتر به مزاح می ماند (و به پندار نگارنده این سطور، میر سید احمد هم چندان در بیان آن جدی نبوده است!)<sup>۵</sup> - مع الأسف مقام کلام میر سید احمد به هیچ روی مقام مزاح نیست!

وانگهی اگر از سر تعبیر لاف و گزاف آمیز آن شاگرد فاضل و داماد یکدل بتسامح گذر کنیم، از کنار مکتوب صدرای شیرازی نمی توانیم گذشت که در کنار دهها لقب هوشربای آسمانفرسای دیگر، میر داماد را «أعلم العلماء السابقین و اللاحقین» خوانده است!<sup>۶</sup>؛ و البته این همان صدراست که در روزگار ما او را ترازوی خرد نهاده اند.<sup>۷</sup>

چاره چیست؟ این گونه یادها و یادکردها را کرانه ای نیست.

۱. نگر: میراث اسلامی ایران، ۶۷۳/۲ (رساله اربعة ایام).

۲. نگر: همان، همان ج، همان ص (همان رساله).

۳. سنج: التعلیقه علی کتاب الکافی، ط. رجائی، ص ۲۸۰؛ و: نیراس الضیاء، ص ۸۸؛ و... .

نیز سنج: الفوائد الرضویة ی محدث قمی، ص ۴۲۲ و ۴۲۳؛ و: رجال و مشاهیر اصفهان جناب، ص ۵۳۵؛ و:

القبسات، ص سه، هامش؛ و: روضات الجنات، ط. إسماعیلیان، ۶۷/۲ و ۶۸.

۴. نگر: تقویم ایمان، ص ۳۸۵.

۵. کما این که در شرح القبسات همو که پس از وفات میر تحریر گردیده، نه تنها از آنهمه آفرین خوانی و ثناگوئی و جانفشانی خبری نیست، حتی در خُرده گرفتن بر میر دقت و پروای کافی به کار نبسته است (نمونه را، نگر: شرح القبسات، ص ۷۰۱/ خُرده نادرستی که از حیث تاریخ بر میر گرفته).

۶. مجله راهنمای کتاب، س ۵، ش ۸ و ۹ (آبان و آذر ۱۳۴۱ هـ ش)، ص ۷۶۱.

۷. راستی، گناه از کیست؟... ما بر گزاف ترایم یا او!؟

دوم، آن که خود میر نیز علی‌رغم شد و مدّی که در این انتقادات به کار بسته، گاه مُصیب نمی‌نماید و ای بسا أحياناً حق به دستِ همو باشد که میر به تصحیف و تغلیط متهم می‌دارد.

نمونه این آرای میر داماد، خوانش و تفسیر او از واژه «فاریجان»<sup>۱</sup> در حدیثی است از حسن بن راشد<sup>۲</sup> که طی آن خوانش «قاریجار» را که معرّب «کارگر» قلمداد گردیده است بسختی مردود شمرده؛ حال آنکه از همان روزگاران تا امروز بسیاری از اعظم طائفه و علمای فن بر همین خوانش پسین گفته اعتماد کرده و برخی بصراحت قول میر را تخطئه نموده‌اند.<sup>۳</sup> بعضی هم به راههای دیگر رفته‌اند.<sup>۴</sup>

نمونه دیگر، پایفشاری او بر خوانش «تایعت» به جای «تابعت» در زیارت عاشورا است که در همین رساله تصحیفات نیز مجال طرح یافته و بعضی اعظم اهل فن رأی او را در این باره مُسَلّم نداشته‌اند.<sup>۵</sup>



در اینجا نکته‌ای از دید «روشن» متن پژوهی در خور طرح و بحث است، و آن، این که گاه متن پژوه، معلومات مفّرده‌ای را که از اینجا و آنجا اضطیاد کرده است، نادانسته بر متن تحمیل می‌کند، بی آن که چنین تحمیلی ضرورت یا امکان داشته باشد.

از آثار میر داماد - رحمة الله علیه - چنین مُستفاد می‌شود که ایشان در بعضی

۱. نگر: الزواجیح السّماویة، ط. دار الحدیث، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲. نگر: الکافی، ط. غفّاری، ۱۶۷/۴ («باب التّکبیر لیلۃ الفطر و یومه»، ح ۳)؛ و: کتاب من لایحضره الفقیه، ط. غفّاری، ۱۶۷/۲ («باب التّکبیر لیلۃ الفطر و یومه و ما یقال فی سجدة الشّکر بعد المغرب»، ح ۲۰۳۶)؛ و: تهذیب الأحکام، ط. خیرسان، ۱۱۵/۱ («باب الأغسال المُفترّضات والمسنونات»، ح ۳۵).

۳. نگر: بحار الأنوار، ۲۰/۷۸ و ۲۱، و ۱۱۵/۸۸ و ۱۱۶؛ و: وسائل الشیعة، ط. مؤسّسة آل البيت - علیهم السّلام - ۳۲۸/۳؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسّسة آل البيت - علیهم السّلام -، ۵۱۱/۲؛ و: أوراق پراکنده، ۲۵۴/۱ - ۲۵۶.

خوانندگان مفضّال این سطور به یاد دارند که واژه «کاریگر» (به مثابت ریختی دیگر از واژه «کارگر» شناخته و مُتداول) در شاهنامه‌ی فردوسی و جُز آن آمده است. نیز سنج: واژه‌نامکِ نوشین، ص ۲۶۴؛ و: فرهنگ لغات و کنایات دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۳۱۱.

۴. سنج: مجمع البحرین طریحی، ط. عادل، ۳۷۶/۳ و ۳۷۷.

۵. سنج: شفاء الصدور، ط. موحّد أبطحی، ۳۴۰/۲ - ۳۴۲؛ و: بیان کیفیت زیارة عاشوراء، چ سنگی، ص ۱۰۵.

از برای تبیین بیشتر، گفتاوردهای ما در حاشیه همین رساله تصحیفات ملاحظه گردد.



مأمنامه‌های لغت عرب تَتَّبِع و تَفْحُص کرده بوده و بسیاری از لغات غریب و نادر آن زبان را می‌شناخته و از این بابت، هم پاره‌ای از این واژگان نامانوس را در نوشتارهای خود به کار می‌برده است، و هم در تفهّم و تفهیم بعضی متون دینی از این اندوخته واژگانی بهره می‌جسته است. چنین وقوف و اطلاعی البته مُسْتَحْسَن است لیک صِرْف شناختِ نوادر و غرائبِ مسطور در پاره‌ای از واژه‌نامه‌ها، چیزی است، و غوطه‌ور بودن در دریای ادب عربی و یادگارهای مکتوب این زبان - که امثال شیخ از آن بهره‌ور بودند (و کشکول و دیگر آثار این مرد عربی زبان عربی دان عربی سرا، گواه راستین آن است) -، چیز دیگر.<sup>۱</sup>

لذا غریب نیست اگر میر با تَوَعُّل در کتب لغت به رأی و نظری برسد که «سلیقه»ی اهل زبان آن را احتمال نکند یا ذوق فریخته‌ی مُتَبَّعانِ متون آن را استوار ندارد و در عین حال آن استنباط از حیثِ صناعت بی‌عیب به نظر برسد.

الغرض، یکی از جایهای درنگ در آثار امثال میر، همینجاست که بخواهند دانسته‌ها و داشته‌های صنعتی خود را به متنی تحمیل کنند و نمونه را به اتکاء ذخائر لغوی که از بعضی فرهنگها فراهم ساخته‌اند در متون حدیثی دست به تصحیح قیاسی بزنند.

از این منظر، مُدَّعای امثال شیخ بهائی که در برابر اعتراضات اجتهادی کسانی چون میر می‌گفتند: «... إن مدار كثير من الألفاظ الواقعة في الحديث على السماع من المحدثين، لا على ما يوجد في كلام اللغويين»<sup>۲</sup>، سخنی متین است<sup>۳</sup> و قابلیت بسط و توسعه به دیگر متون (/ غیر حدیث) را نیز داراست.

۱. ناگفته پیداست سخن تنکابنی را که در حق میر می‌نویسد: «... در علم لغت، گوی از میدان صاحب قاموس و صاحب رُبوده، و در علوم عربیت، حیازت علوم ارباب ادب نموده...» (فصص العلماء، ط. خالقی و کرباسی، ص ۴۲۹)، جدی نباید گرفت. این ثناخوانی‌ها از جنس همان عادات بعضی تذکره‌نگاران و تراجم‌نویسان سده‌های اخیر است که اَطْبای روزگار خود را «جالینوس الزمان» می‌گفتند و مُتَقَلِّبانِ معاصرِ خویش را «ارسطوی دوران»!

۲. الأربعون حدیثاً، ط. رجائی، ص ۴۹۵.

۳. بماند که در مورد خاصی که شیخ این سخن را بدان مناسبت مجال طرح داده است - و در حواشی ما بر همین رساله تصحیفات خواهد آمد -، گویا حق به جانب میر است.

به هر روی، چون تصحیف‌شناسی مقوله‌ای سخت اجتهادی است، همواره در نفی و اثبات پاره‌ای از آنچه تصحیف قلمداد گردیده است اختلاف نظر وجود داشته<sup>۱</sup>؛ و زین‌رو جای شگفتی نیست اگر با وجود بسیاری دانی هر دو طرف چنین گفت و گوئی - مانند اختلافی که میان تلقیهای میر و شیخ وجود دارد - لزوماً بحثها یکسره نشود و یک رای در برابر رای دیگر بکلی عرصه را خالی نکند.

\*\*\*

سخن دراز شد.... کامه ما، جلب توجه خواننده گرامی به اهمیت تاریخی و موضوعی رساله تصحیف پژوهانه میر بود که متن محقق آن، پس از این تمهید خواهد آمد.

\*

از عنوان اصیل و درست این رساله - که آن را تصحیفات خواندیم - آگاهی دقیق نداریم.

در دستنوشتی که مبنای ویراست ما از این رساله قرار گرفته است، سرنویس آن «رسالة فی الأغالیط و التصحیف»<sup>۲</sup> است.<sup>۳</sup>  
در بعضی منابع<sup>۴</sup> از این رساله به عنوان التصحیفات یاد شده است.

۱. أبو نصر إسحاق بن أحمد بن شبيب (یا: شیب) بن نصر بن شبيب (یا: شیب) بن حکم بخاری، معروف به صفار (ف: پس از ۴۰۵ هـ. ق)، از ادیبان و فقیهان و محدثان برجسته و زررود (/ ماوراءالنهر)، کتابی نوشته بوده است به نام الرد علی ختمه فی خذوب التصحیف. (نگر: معجم الأدباء یاقوت حموی، ۶۶/۶ - ۶۹؛ و: بغية الوعاة سیوطی، ۴۳۸/۱ - ش ۸۹۱).

برخی از عالمان دیگر نیز بعضی آراء تصحیف شناختی حمزه را مورد انتقاد قرار داده‌اند (نمونه را، نگر: فرحة الغریبی سید عبدالکریم بن طائوس، ط. نجف، ص ۸۹؛ و: ط. سید تحسین آل شیب الموسوی، ص ۱۱۵؛ و: الموضوعات ابن جوزی، ۵۹/۳).

۲. عین عبارت سرنویس یاد شده، این است: رسالة فی الأغالیط و التصحیف أيضاً له رحمه الله. پیداست که «أيضاً له رحمه الله» ناظر است به تعلق رساله پیشین مجموعه (الإعضالات العویصات) هم به میر.

سنج: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه... آیه الله... مرعی، ۲۰۵/۱۸.

۳. هر چند در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه... آیه الله... مرعی (۲۰۵/۱۸) به نام «التصحیفات» شناسانیده شده است و بس.

۴. نگر: الذریعة، ۱۹۵/۴.

اختیار معرفة الرجال، ط. رجائی، ۲۷/۱ (مقدمه طابع / بر پایه داده‌های الذریعة)؛ و: دانشنامه جهان اسلام، ۳۵۸/۷ (مقاله آقای شبیری / باز، بر پایه داده الذریعة).



علامه شیخ آقا بزرگِ طهرانی - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ - در الذریعة رساله مختصری را زیر عنوان شرح تابعیت شناسانیده و به میرداماد نسبت داده است.<sup>۱</sup> گمانِ خام ما این است که رساله مذکور هم جز همین رساله تصحیفات میر نباشد؛ لیک تقویت یا تضعیف این گمان محتاج دقت و فحوصی است افزون تر<sup>۲</sup>؛ خاصه آن که بازنویسی و جداسازی اینگونه «فوائد» در قالب رسائلِ صِغار، در نظام نگارشی و کتاب پردازی پیشینیان معمول و متداول بوده است.

نسبتِ فوائد و مطالبی که در این رساله تصحیفات آمده با آنچه میر در همین زمینه تصحیف شناسی در الرّواشح السّماویّه یاد فرموده، عموم و خصوص مِنْ وَجْه است؛ یعنی: پاره ای فوائد و نکات هست که در اینجا آمده و آنجا نیست، و دقائق و مواردی هست که آنجا یاد کرده و اینجا نیاورده است.

این رساله را از دیرباز بعضی عالمان مورد استفاده قرار داده و مستقیماً یا مع الواسطه به گفتاورد از آن پرداخته اند.<sup>۳</sup>

بنا بر گزارش علامه شیخ آقا بزرگِ طهرانی - قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِيزَ - دستنوشتی از رساله حاضر ( / تصحیفات ) در کتابخانه حُسینیّه در نجف اشرف موجود بوده است.<sup>۴</sup>

دستنوشتی مزبور حاوی اطلاع مهمی است، و آن، تاریخ فراغ میر از تألیف رساله است که به نقل از خطّ وی در پایان دستنوشتی یاد شده حکایت شده بوده؛ و آن تاریخ، - بنا بر نقل شیخ آقا بزرگ - « ۱۸ شوال ۱۰۲۴ (ه. ق) » است.<sup>۵</sup>

۱. نگر: الذریعة، ۱۳/۱۳۲. نیز سنج: بِنَاء الصّدور، ط. أبطحی، ۲/۴۳۰.

۲. شیخ آقا بزرگ - رَحِمَهُ اللهُ - در معرّفی رساله شرح تابعیت نوشته است: «... و هی رساله مختصره کما یظهر من کتابه الرّواشح» (الذریعة، ۱۳/۱۳۲).

۳. آیا شیخ اختصار رساله یاد شده را از ذواشح دریافته است، یا اصلی آگاهی او مستنبط از رواشح بوده؟  
۴. از عبارات مرحوم میرزا أبوالمعالی کلباسی (بویژه نگر: الرّسائل الرّجالیة، ۲/۴۹۹) برمی آید که متن رساله تصحیفات را در دست داشته است.

بعضی متأخر تران نیز مع الواسطه از این رساله گفتاورد کرده اند (نمونه را، نگر: بِنَاء الصّدور، ط. أبطحی، ۲/۳۴۰، هامش).

۴. نگر: الذریعة، ۴/۱۹۶.

۵. نگر: همان، همان جا.

ما متن رساله را بر بنیاد تنها دستنوشتی از آن که قابل دسترس بود، یعنی دستنوشته محفوظ در مجموعه «۷۰۳۶» متعلق به کتابخانه بزرگ آیه الله مرعشی نجفی، برای چاپ آماده ساخته ایم.<sup>۱</sup>

متن مورد گفت و گو، رساله چهل و سوم از مجموعه مذکور است.

رونویسگر این رساله - انسان که در انجامه اش مسطور است - «قطب الدین محمد فرزندی شیخ علی شریف لاهیجی (= لاهیجی)» است که رساله را به سال ۱۰۵۷ ه. ق کتابت کرده.<sup>۲</sup> این مرد بظاهر همان نویسنده دانشور محبوب القلوب است - رضوان الله علیه - که خود از شاگردان میرداماد بوده و از معقولیان سده یازدهم هجری به شمار می رود.<sup>۳</sup>

\*

روانیست قلم فرو نهادن، پیش از آن که سپاس بگزارم از کتابشناس اندیشه ور، استاد محمد اسفندیاری، که دسترس مرا به تصویر دستنوشته این رساله تسهیل

۱. مجموعه یاد شده، بنا بر معرفی فهرست نسخه های خطی کتابخانه ی یاد شده (۱۹۷/۱۸ - ۲۱۳) - مجموعه ای است بسیار نفیس، مشتمل بر شصت و هفت کتاب و رساله و پاره ای فواید پراکنده، از تراوشهای قلم بزرگانی چون شیخ صدوق و ابن سینا و خواجه طوسی و علامه حلی و قطب الدین رازی و جلال الدین دوانی و شهید ثانی و صدرالدین دشتکی و شمس الدین خفری و شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی، پدر شیخ بهائی، و خود شیخ بهائی و میرداماد، که به خط رونویسگران مختلف کتابت گردیده و عمده تواریخ کتابت آن به سده یازدهم هجری باز می گردد.

به تصریح فهرست پیشگفته (۲۱۳/۱۸)، «روی برگ سوم... تملک یحیی بن محمد شفیع اصفهانی به تاریخ جمادی الثانی [کذا فی الفهرس المطبوع] ۱۳۰۹ با مهر بیضوی شفیع یحیی فی الآخرة محمد والعترة الطاهرة» دید می شود.

این یحیی بن محمد شفیع اصفهانی - که روزگاری مالک این مجموعه گرانبار بوده -، خود از فضیلاي زمان و مردی شناخته و نکته دان بشمار است.

درباره وی، - از جمله - نگر:

نقبه البشر، ۵/۵۸۷ و ۵۸۸؛ و: رجال و مشاهیر اصفهان جناب، صص ۳۱۰ - ۳۱۲.

۲. سال کتابت رساله در فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی (۲۱۳/۱۸) «۱۰۵۸» چاپ شده؛ که البته نادرست است.

۳. درباره وی (قطب الدین محمد بن علی لاهیجی، معروف به قطب الدین اشکوری)، نگر:

تفسیر شریف لاهیجی، ۱/۵ - ۸۲ (از پیشگفتار مرحوم محدث)؛ و: الذریعة، ۱۴۱/۲۰ و ۱۴۲؛ و: الزوطة النضرة، صص ۴۹۸ و ۴۹۹؛ و: زیحانة الأدب، ۴۷۵ و ۴۷۶؛ و: ریاض العلماء میرزا عبدالله اصفهانی، ط. اشکوری، ۱۲۴/۵؛ و: أمل الآیل، ۲/۲۸۵؛ و: فوائد الرضویة محدث قمی، صص ۵۶۸؛ و: دائرة المعارف تشیع، ۲/۲۰۳؛ و: نجوم السماء، ط. محدث، صص ۱۶۳.



فرمود. همچنين سپاسگزارم از دوستِ متنِ پژوهِ صداقتِ كيش ام، حجة الاسلام والمسلمين علي فاضلي، كه عباراتِ مطلوبِ مرا در چاپِ محققِ المغربِ مطرزي باز جست، و نيز سطري از دستنوشته را كه در تصوير آن بروشنی منعكس نشده بود، از روي اصل، بازديد و رفعِ ترديد كرد. خداوند هر دو ان را پاداشِ نيكو دهد!

### رسالة في الأغالط و التصحيفات\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَالِإِعْتِصَامِ بِالْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

الحمدُ كُلُّهُ لله ربِّ العالمين، وصلواته على سيدنا النبي وعترته الطاهرين. وبعد، فالمعروض على سيد العلماء الراسخين - لا زال ظلاله مبسوطاً على آل العلم و حزب اليقين -<sup>1</sup> [...] إن في الحديث من طرق العامة والخاصة وقد أخرجناه في كتاب شرح التقدمة<sup>2</sup> - وهو شرح مقدمة كتابنا تقويم الإيمان<sup>3</sup> - عن جابر بن عبد الله الأنصاري - رضي الله عنه - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -: «بُورُوا أَوْلَادَكُمْ بِحَبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فاعلموا أنه

\*. در دستنوشته: + أيضاً له رحمه الله.

1. فالمعروض... حزب اليقين/ اين بهره به خط رونويسگر متن، در هاميست دستنوشته، از براي اين جا يگاه برافزوده شده است؛ ليك به نظر مي رسد كه مي بايد ادامه اي داشته باشد؛ چه احتمالاً مراد از «سيد العلماء الراسخين...» خود مير داماد باشد و اين عبارت، پاره اي از پرسشي كه شاگرد يا شاگرداني با وي در ميان نهاده اند و او پاسخ را در ادامه آن نوشته (سنج: شرعة التسمية، ص 22 و 23 - كه ساختاري از همين دست را فرا مي نمايد). گمان ما آنست كه رونويسگر الباقي را از قلم انداخته - والله سبحانه وتعالى أعلم وعلمه أتم وأحكم.

به هر روي، ما بر بنياد همين انگاره، قلاب و نقطه چين سپسين را افزوده ايم تا نمودار افتادگي محتمل باشد.

2. شرح تقدمه تقويم الإيمان مير داماد به تحقيقي آقا يان غلام علي نجفي و حامد ناجي از سوي «مهدية المير داماد» (اصفهان: 1412 ه. ق) منتشر گرديده است.

3. تقويم الإيمان مير داماد به تحقيقي آقاي علي اوجبي از سوي مؤسسه اسلامي دانشگاه تهران و دفتر نشر ميراث مکتوب (طهران: 1376 ه. ش) انتشار يافته است.

لِرِشْدَةٍ<sup>۱</sup> وَمِنْ أَبْغَضِهِ فَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لِعِیَّةٍ<sup>۲</sup>.  
 وعن عبادة قال: «كُنَّا نَبُورُ<sup>۳</sup> أَوْلَادَنَا بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَإِذَا رَأَيْنَا أَحَدَهُمْ لَا يُحِبُّهُ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَغَيْرِ رِشْدَةٍ<sup>۴</sup>.  
 وعن علقمة الثَّقَفِيِّ قال: حَتَّى<sup>۵</sup> وَاللَّهِ مَا نَحْسِبُ<sup>۶</sup> إِلَّا أَنْ ذَلِكَ شَيْءٌ يَبْتَارُ بِهِ أَسْلَامُنَا<sup>۷</sup>.  
 وفي الحديث الخاصِّي رَوَيْنَا فِي مَسَانِيدِنَا وَرَوَيْنَا مِنْ طَرِيقِ شَيْخِنَا الْأَقْدَمِ الْأَفْخَمِ،  
 أَمِينِ الْمَلَّةِ وَشَيْخِ الدِّينِ، رَئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ، أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ

۱. لِرِشْدَةٍ/ در دستنوشست (ظ): رِشْدَةٍ.

ضبطِ نَصِّ و حرکتگذاری ما را سنج با: الزواجیح الثمائیة، ط. دارالحدیث، ص ۱۳۷.

نیز نگر: اسی المناقب فی تہذیب اسی المطالب، ص ۵۷.

۲. الإرشاد مُفید، ط. مؤسّسة آل البيت - علیہم السلام -، ۴۵/۱.

از برای نقلِ میر در شرح تقدیمه تقویم ایمان، نگر: کتاب یاد شده، ص ۶۳ - البتہ در متنِ مطبوع آن به جای «لرشدہ»، «لرشد» چاپ شده است.

میر این روایت را در تعلیقہ اش بر اختیار معرفتہ الرجال (ط. رجائی، ۲۴۰/۱) نیز آورده است.

۳. نبور/ در دستنوشست: نبوروا.

۴. بن/ در دستنوشست: ابن.

۵. میر در تعلیقہ اش بر اختیار معرفتہ الرجال (ط. رجائی، ۲۴۰/۱) و شرح تقدیمه تقویم ایمان (ص ۶۳) از الغریبین هروی نقل کرده است (البتہ بدونِ جمله دعائیة «علیہ السلام» در هر دو متنِ مطبوع).

ابن عساکر دِمَشْقِی در تاریخ مدینة دِمَشْق - با یادکردِ سَنَد - آورده است:

«... عن الولید بن عبادة بن الصّامت، عن ابيه، قال: كنا نبور اولادنا بحبِّ علي بن

أبي طالب، فإذا أَرِينَا أَحَدًا لَا يُحِبُّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا وَأَنَّهُ لَغَيْرِ رِشْدَةٍ.»

(ترجمتہ الإمام علی بن ابی طالب علیہ السلام من تاریخ مدینة دمشق، ط. محمودی، ۲۲۳/۲ و ۲۲۴، ش ۷۲۷).

همچنین نگر: اسی المناقب فی تہذیب اسی المطالب، ص ۵۶ و ۵۷.

۶. حَتَّى/ در دستنوشست: حَتَّى. در شرح تقدیمه تقویم ایمان (ص ۶۳): حبی له.

ضبطِ ما موافق است با: اختیار معرفتہ الرجال، ط. رجائی، ۲۴۱/۱ (تعلیقہ میر)؛ و: النہایہ ابنِ اثیر، ۱۶۲/۱؛ و: لسان العرب، ۸۷/۴؛ و...

از برای دیدنِ متنِ کاملِ خبرِ علقمة ثقفی، نگر: الفائق زَمَخْشَرِی، ط. دارالکتب العلمیة، ۱۱۸/۱؛ و: غریب

الحدیث ابنِ قُتیبہ، ط. همان ناشر، ۱۸۵/۲.

۷. نحسب/ در دستنوشست و نیز در شرح تقدیمه تقویم ایمان (ص ۶۳): یحسب.

ضبطِ ما موافق است با مواضع پیشگفتہ از اختیار معرفتہ الرجال و النہایہ و لسان العرب و الفائق و غریب الحدیث ابنِ قُتیبہ.

۸. میر داماد، هم در شرح تقدیمه تقویم ایمان (ص ۶۳)، و هم در تعلیقہ اش بر اختیار معرفتہ الرجال (ط. رجائی،

۲۴۱/۱)، این سخنِ علقمة ثقفی را از النہایہ ابنِ اثیر نقل کرده است.

سخنِ یاد شده را - ولو با تفاوتِ جزئی - در همان النہایہ ابنِ اثیر و لسان العرب ابنِ منظور و الفائق

زَمَخْشَرِی و غریب الحدیث ابنِ قُتیبہ، در همان نشانیهایی مسطور در دو پینوشستِ پیشین، می توانید باز نگرید.



الكليني<sup>١</sup> - رضوان الله عليه - في جامع الكافي بإسناده عن أبان بن أبي عياش، عن سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَيَّ كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيٍّ قَلِيلِ الْحَيَاءِ لَا يُبَالِي بِمَا قَالَ وَلَا بِمَا قِيلَ لَهُ؛ فَإِنَّكَ إِنْ فَتَشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ إِلَّا لِعِيبَةٍ أَوْ شِرْكَ شَيْطَانٍ»<sup>٢</sup> الحديث.

فنحن في كتابنا الروايع السماوية في شرح أحاديث الإمامية - وهو شرحنا لكتاب الكافي - قد حققنا لفظ الحديث ومعناه وأوضحناه وبيّنا أن اللام المكسورة في «لغية» جازة وهي بمجرورها خبر<sup>٣</sup> في حديث جابر ومفعول ثانٍ في حديث سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ. يُقَالُ: فُلَانٌ وَلَدٌ غِيَّةٌ وَلَغِيَّةٌ مَفْتُوحَةٌ الْغَيْنِ الْمُعْجَمَةِ وَمَكْسُورَتَهَا وَكَذَلِكَ: وَلَدٌ زَنِيَةٌ وَلَزْنِيَةٌ بِفَتْحِ الزَّايِ وَكَسْرِهَا - وَالْفَتْحُ أَفْصَحُ - إِذَا لَمْ يَكُنْ لِنِكَاحٍ صَحِيحٍ وَيُقَالُ فِي ضَدِّهِ: وَلَدٌ رَشْدَةٌ بِفَتْحِ الرَّاءِ وَكَسْرِهَا - وَالْفَتْحُ أَفْصَحُ - إِذَا كَانَ لِنِكَاحٍ صَحِيحٍ وَفَرَأْسٌ شَرْعِيٌّ إِذَا الْغِيَّةُ خِلَافُ الرَّشْدِ عَلَيَّ مَا نَصُّ التَّنْزِيلِ الْكَرِيمِ. وَهَذَا أَمْرٌ مُجْمَعٌ عَلَيْهِ عِنْدَ سُرَّاحِ الْحَدِيثِ وَأَثَمَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِنَ الْحَدَاقِ الْمَرَاجِيحِ<sup>٤</sup> وَمَنْ دُونَهُمْ عَلَيَّ مَا قَدْ بَسَطْنَا الْقَوْلَ فِيهِ فِي الرِّوَايَةِ السَّمَاوِيَّةِ<sup>٥</sup>.

وما بشرك شيطان هو الذي يلحق بالنسب وإن كان عن وطئ غير سائغ كوطئ الحليلة في الحيض أو بعد عقد الإحرام للحجّ وقبل طواف النساء.  
ومن أعاجيب التصاحيف وتعاجيب الأغاليط للمصحّفين المغاليط<sup>٦</sup> من أصحاب

١. الكليني/ در دستنوشته (ظ): الكليني.

از سر این ضبط آسان نباید گذشت و سهل انگارانه به سهو قلم رونویسگر منسوب نباید داشت؛ چه، در خوانش نام دیه «کلین»، کسر کاف و تشدید لام نیز مطرح بوده است. تفصیل را، نگر: الكليني و الكافي، عبدالرسول الغفار، صص ۱۱۳ - ۱۲۲.  
٢. الكافي، باب البذاء، ح ۳؛ ط. غفاری، ۳۲۳/۲؛ و: ط. دارالحديث، ۸/۴ ش ۲۶۲۰؛ با تفاوت جزئی در ضبط با هر دو متن.

٣. خبر/ در دستنوشته: خبر و.

٤. المراجيح/ این تعبیر که از تعابیر مورد علاقه و استفاده میر داماد است (نگر: اثناعشر رساله - حاشیه بر مختلف، ص ۲۷ عکسی؛ و: حاشیه بر استبصار، ص ۳ عکسی -؛ و: الروايع السماوية، ط. دارالحديث، ص ۲۲؛ و: اختیار معرفة الرجال، ط. رجائی، ۵۳۴/۲؛ و: الفہست، ص ۴۸۱)، جمع «المرجاح» است به معنای حلیم.

٥. سنج: الروايع السماوية، ط. دارالحديث، صص ۱۳۵ - ۱۳۷.

٦. تعاجيب/ «التعاجيب»: العجائب، لا واحد لها من لفظها» (الضحاح جوهری، ۱۷۷/۱؛ و: لسان العرب، ۵۸۰/۱). این هم از واژه های نامأنوسی است که باز هم در آثار میر دیده می شود. نگر: اختیار معرفة الرجال، ط. رجائی، ۱۹۷/۱، و ۶۰۷/۲.

٧. المغلطات: الكثير الغلط.

العصر وأرهاط الوقت وأبناء الزمان من الذين أدركوا عَصْرَنَا ولم يلحقوا<sup>١</sup> شَأُونَا، ما قد وقع هناك لبعضهم - وهو في ظنِّه أَعْرَبُهُمْ لِسَانًا وَأَمَثَلُهُمْ طَرِيقَةً - في شرح حديث سليم إذ قد تورط وتوغل في الزَّيغ فتَلَهَجَمَ وتطاول وتحامل في الزور فتوهم أن اللام أصلية من جوهر الكلمة ثم تمجمج<sup>٢</sup> أنه يحتمل أن يكون<sup>٣</sup> اللَّفْظَةُ لُغِيَّةٌ - بضم اللام وإسكانِ العَيْنِ الْمُعْجَمَةِ وفتح الياءِ المَخْفَفَةِ الْمُثْنَاةِ مِنْ تَحْتِ - فُعْلَةٌ مِنَ اللَّغْوِ أَي مَلْغَى، أَوْ لُعْنَةٌ<sup>٤</sup> - بِالْعَيْنِ الْمَهْمَلَةِ الْمَفْتُوحَةِ أَوْ السَّاكِنَةِ وَالنُّونِ - مِنَ اللَّعْنِ أَي مِنْ دَابِهِ أَنْ يَلْعَنَ النَّاسَ أَوْ يَلْعَنُوهُ<sup>٥</sup>؛ وَلَمْ يَسْتَشْعِرْ أَنْ فُعْلَةٌ أَوْ فَعْلَةٌ مِنَ الْمَعْتَلِّ اللَّامِ الْوَاوِيِّ لَا يَصِحُّ قَلْبٌ وَأَوْهَا يَاءٌ

١. لم يلحقوا/ در دستنوشت: لم يلحقا.

٢. تمجمج/ این تعبیر خوارشمارانه را میر، جای دیگر (القبسات، ص ٧٠، س ٢٠)، درباره «فاضل دوانی» (نگر: شرح القبسات میر سید احمد علوی عاملی، ص ٢٤٧) به کار برده است.

٣. يكون/ چنین است در دستنوشت به یاء.

٤. لعنة/ در دستنوشت: لغیه.

٥. سخن شیخ بهائی - طاب ثراه -، در توضیح تعبیر «لغیه» در حدیث کافی شریف، این است: «یحتمل أن يكون بضم اللام وإسكان العين المعجمة وفتح الياء المثناة من تحت، أي ملغى. والظاهر أن المراد به المخلوق من الزنا.

ویحتمل أن يكون بالعين المهملة المفتوحة أو الساكنة والنون، أي من دابه أن يلعن الناس أو يلعنوه. قال في كتاب أدب الكاتب: فعل بضم الفاء وإسكان العين من صفات المفعول، وفتح العين من صفات الفاعل. يُقَالُ: رَجُلٌ هُمَزَةٌ لِلَّذِي يُهْزَأُ بِهِ، وَهُمَزَةٌ لِمَنْ يَهْزَأُ بِالنَّاسِ وَكَذَلِكَ لُغْنَةٌ وَلُغْنَةٌ. انتهى كلامه.» (الأربعون حديثاً، تحقيق كعبی، ص ٣٢٢؛ و: همان، تحقیق رجائی، ص ٤٩٤ و ٤٩٥ - با اصلاح يك نادرستی حروفنگاشتی).

شیخ - رَحِمَهُ اللهُ - حاشیة مهمی نیز بر این موضع کتاب خویش نوشته و درباره این دو خوانیش پیشنهادی خود توضیحی از این قرار قلمی فرموده است:

«سمعت هذين الوجهين من والدي - رَحِمَهُ اللهُ - حالِ قِرَاءَتِي كِتَابِ الْكَافِي عَلَيْهِ، فَلِذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَمَّا فِي الضَّحَاحِ وَغَيْرِهَا مِنْ أَنَّهُ يُقَالُ: فَلَانٌ لُغْنَةٌ بِكسْرِ الغين المعجمة و تشديد الياء المفتوحة، أي: ولد زنا. وذكرنا كلام أدب الكاتب وفيه أن اللغني كالغني هو الذمسي الساقط عن الاعتبار. وقريب منه كلام القاموس، ذكره في بيان لغه لا في بيان لغو.

وبعض الطلبة ظنَّ أنه لم نطلع على ما في الضحاح، وأعرض بأن كلامنا يخالف ما في كتاب الضحاح، و تعجب من عدم اطلاعنا على ذلك، ولم يدرك هذا المسكين أن الضحاح ليس بعزير الوجود، وأن مدار كثير من الألفاظ الواقعة في الحديث على السماع من المحدثين، لا على ما يوجد في كلام اللغويين.

وقريب من هذا الاعتراض أن بعض الطلبة سمع مني في أثناء الدرس أن الغسق في قوله تعالى: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» المراد به نصف الليل، فاعترض بأن كلام الضحاح صريح في أن الغسق ظلمة أول الليل، وكذا كلام القاموس، فقلت: نحن



في قوانين علم الصرف أصلاً فلو كانت اللفظة لغوة بالواو - كعروة وربوة ودعوة

→ لا نلتفت إلى ما في الضحاح والقاموس بَعْدَ ما نقلناه عن أصحاب العصمة - سلام الله عليهم - من أن الغسق نصف الليل، كما رواه الكليني بسند صحيح عن الباقر - عليه السلام - .  
 ومن هذا القبيل اعتراض بعض المعاصرين على قول علماء الرجال أن أعلى مراتب التوثيق أن يُقال: ثقة مرتين، بأن صاحب القاموس صرَّحَ بأنه يُقال: فلان ثقة ثقة فالأولى بالمثلثة والثانية بالنون؛ فكلام علماء الرجال تصحيف! وأمثال هذه الاعتراضات الواهية كثيرة في زماننا، وبالله الاعتصام.  
 (الأربعون حديثاً، ط. رجائي، ص ٤٩٥؛ بإصلاح دو نادرستي حروفنگاشتي مُسَلَّم - هر چند هنوز هم جای تطبیق با نسخ خطی و اصلاح احتمالی در آن هست.)  
 (متأسفانه این حاشیه پُر اَهْمَیَّتِ مؤلف مانند بعض دیگر حواشی او در الأربعون حدیثی ویراسته آقای کعبی، از بُن نیامده است).

(استفهام استطرادی: آیا آن «بعض المعاصرين» شیخ که خوانش «ثقة ثقة» را به جای «ثقة ثقة» اختیار کرده، صاحب معالم - رَجَمَهُ اللهُ - بوده است؟ - سنج: رسائل فی درایة الحدیث، ط. حافظیان، ٢٢٥/١، هامش؛ و: الرسائل الرجالیة کلباسی، ١٠٧/١ -؛ محل تأمل است).

شیخ شمس الدین أبوالمعالی محمد بن علی بن أحمد بن نعمة الله بن خاتون، معروف به «ابن خاتون عاملی»، شاگرد و راوی شیخ بهائی، در ترجمه و تحریر فارسی اربعین شیخ که به ترجمه قطب شاهی موسوم است، با سرنویس «مترجم گوید» توضیحی می آورد که از آن پیداست شیخ مضمون «حاشیه» ی پیشگفته را به طور شفاهی نیز مجال طرح داده بوده و احتمالاً «حاشیه» ی پیشگفته پس از تحریر ابتدائی کتاب و به قصد دفع اعتراض مُعَیَّن یا مُحْتَمَل قَلَمی گردیده است.

ابن خاتون، پس از ترجمه و تحریرگونه دو احتمالی که شیخ در متن کتاب مطرح ساخته است، ذیل سرنویس پیشگفته می نویسد:

«اگر چه در این مقام احتمال دیگر نیز باقی است که مصنف - دام ظلّه - ذکر آن نکرده اند؛ و آن کسر لام و فتح یا کسر عین نقطه دار و تشدید یاست که کلام جار و مجروری باشد متعلق به حاصل مقدر؛ چه غیة در لغت به معنی زنیة آمده است. قال فی القاموس: وَكَلْدُ غِيَّةٍ - وَيُكْسَرُ - أي: زنیة. و از بعض اذکیا شنیده شد که شمس الفضلاء والمحدثین، مولانا میرزا محمد استرآبادی مجاور خیر البلاد - حُلِدَ ظَلُّهُ - که اجتهاد و تَدْرُبِ او در فن حدیث و رجال در معرض اِذْعَانِ فضلاي عصر است، این حدیث را در کلینی بر این وجه تصحیح کرده است و هیچ شک نیست که بر این تقدیر عطف أو شرك شیطان بر آن به معنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و به تأویلات... احتیاج نخواهد داشت؛ اما در متن حدیث وثوق و اعتماد بر تصحیح مشایخ سلف و نقل از ایشان است، نه معاضدت کلام صاحب صحاح و قاموس و غیر ایشان از ائمة لُغَت. و از مصنف - دام ظلّه - بالمُشَافَهة شنیده شد که: شقوق مُحْتَمَلَة این لفظ در این حدیث زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است از مشایخ مسند ما به ما نرسیده است، و این شق اگر چه بنا بر آنچه از کلام ارباب لغت ظاهر می شود صحیح آن در معرض احتمال است اما چون منقول نبود مذکور نشد».

(شرح اربعین شیخ بهائی، افسست از روی چاپ سنگی، ص ٣١٥ و ٣١٦ - با تصحیح بعضی آنچه نادرست می نمود بر پایه حدس و قیاس).

وصفوة -، لا يمكن على شدة البعادِ جدًا أن يتوهم ذلك من لا يكون له بضاعة من العلم ودرجة في التحصيل، إذ احتمال اللغو في هذا المقام من لهو الحديث وساقط القول ولغو الكلام عند المحصلين. فأما لغية - بالياء - فلا يتطرق إليها هذا الوهم الفاسد رأساً.<sup>١</sup>

وبالجملة فلعمُر الحبيب إن هذه لهي العثرة الكبيرة والسقطة الوحيدة - عصمنا الله تعالى وسائر المُستعصمين من أمثالها! - ولها منهُم نظائر كثيرة في مواضع غير معدودة كُلُّ واحدٍ منهن أكبر من أختها ونعمًا العِظة ما في المثل السائر: «تَعَثَّرَ<sup>٢</sup> بِرِجْلِكَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَعَثَّرَ<sup>٣</sup> بِلسانِكَ وَ [تَعَثَّرَ] بِلسانِكَ<sup>٤</sup> خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَعَثَّرَ<sup>٥</sup> بِقَلَمِكَ».<sup>٦</sup>

→ مرحوم طرّیحی هم در مجمع البحرين (ط. عادل، ۱۲۷/۴) همین روایت کافی را مورد بحث قرار داده و قول شیخ را نیز به عنوان سخن «بعض الأفاضل» - و البته با تفاوتی که ای بسا ناشی از اختلاف نسخه یا سهو در طبع باشد - نقل کرده است.

علامه مولانا محمد باقر مجلسی - رضوان الله تعالى علیه - در مرآة العقول (۲۷۰/۱۰)، پس از آنکه «لغية» را در حدیث کافی با خوانشی نظیر خوانش میر داماد و با تکیه بر صحاح و قاموس ایضاح فرموده است، نوشته: «ومن الغرائب أن الشيخ البهائي - قدس سیره - قال في الأربعين: يحتمل أن يكون... (الخ)»

و پس از یادکرد آن دو وجهی که شیخ فرموده و گفتاوردی که از ادب الکتب نموده است، افزوده: «لكنه - قدس سیره - تَقَطَّنَ لذلك بعد انتشار النسخ وكتب ما ذكرنا في الحاشية على سبيل الاحتمال».

سخن اخیر مرحوم مجلسی - قدس الله روحه العزيز - مؤید حدیث ما - بل صریح در ثبوت این نظر - است که «حاشیه»<sup>١</sup> پیشگفته شیخ پس از تحریر نخستین اربعون حدیثاً اضافه شده است.

ناگفته نماند که از «بیان» مرحوم فیض در وافی نیز پیدا است که وی هم با خوانش شیخ بهائی همسو نیست. نگر: الوافی، ط. مکتبه الإمام أمير المؤمنين - ع -، ۹۵۳/۵.

۱. ظ.

۲. تعثر / در دستنوشته حرف یکم بی نقطه است.

۳. تعثر / در دستنوشته: يعثر.

۴. بلسانك / در دستنوشته: من لسانك.

۵. تعثر / در دستنوشته: يعثر.

۶. شهرستانی در الملل والنحل خویش (ط. کیلانی، ۱۰۵/۲) در «حکم سولون الشاعر» آورده است:

«... وَرَأَى رَجُلًا عَثَرَ، فَقَالَ لَهُ: تَعَثَّرَ بِرِجْلِكَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَعَثَّرَ بِلسانِكَ».

میر داماد در الزواجیح السماویة (ط. دارالحدیث، ص ۲۰۶) هم، به مناسبت شکایت از «تحریفات» عصر خویش، می نویسد:

«وفي المثل السائر: تعثر بقدمك خير من أن تعثر بلسانك، وتعثر بلسانك خير من أن تعثر بقلمك».

طابعان ذواجیح، مأخذی از برای این «مثل» نشان نداده اند.



ذکرنا عدّة منها في الرواشح السماوية:

منها في دعاء زيارة مولانا الشهيد سيد الشهداء أبي عبدالله الحسين - عَلَيْهِ السَّلَام -  
 يوم عاشورا<sup>۱</sup>: «اللَّهُمَّ! الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَشَايَعَتْ  
 وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَيَّ قَتْلِهِ<sup>۲</sup>» كِلْتَاهُمَا بِالْمِثْنَةِ مِنْ تَحْتِ بَعْدِ الْأَلْفِ كَمَا فِي «شَايَعَتْ»  
 وَقَبْلَهَا مَوْحِدَةً فِي الْأُولَى وَمِثْنَةً مِنْ فَوْقِ فِي الثَّانِيَةِ كَتَخْصِيصِ بَعْدِ التَّعْمِيمِ، إِذِ  
 «المبايعة» بِالْيَاءِ الْمَوْحِدَةِ - مَفَاعِلَةٌ مِنَ الْبَيْعَةِ بِمَعْنَى الْمَعَاقِدَةِ وَالْمَعَاقِدَةُ سَوَاءٌ عَلَيْهَا  
 أَكَانَتْ عَلَى الْخَيْرِ أَمْ عَلَى الشَّرِّ وَ«المتايعة»<sup>۳</sup> - بِالتَّاءِ الْمِثْنَةُ مِنْ فَوْقِ - مَعْنَاهَا الْمُجَارَاةُ<sup>۴</sup>  
 وَالْمُسَاعَاةُ وَالْمُهَافِتَةُ وَالْمُعَاضِدَةُ وَالْمُسَايِرَةُ عَلَى الشَّرِّ وَلَا يَكُونُ فِي الْخَيْرِ وَكَذَلِكَ

۱. عاشورا/ چنين است در دستنوشته بدون همزه پایانی.

علامة فقيده، حاج ميرزا أبو الفضل طهرانی - نَصَّرَ اللَّهُ وَجْهَهُ -، در کتاب کرامندِ شفاه الصدور (ط. أبطحي، ۱۲۳/۱) می فرماید:

«... در لفظ عاشوراء چند لغت ثابت است: عاشورا و عاشوراء - به مدّ و قصر -، و عَشُورَا

و عَشُورَاء، و عاشور، چنانچه [كذا] از قاموس وغير او استفاده می شود...».

نیز نگر: القاموس المحيط فيروزآبادی، ط. دارالفکر، ص ۳۹۷؛ و: تاج الغرّوس زبیدی، تحقیق: علی شیری، ۲۲۲/۷؛ و: مجمع التخرّيز طرّیحي، ۱۸۶/۳؛ و: عمدة القاری عینی، ۲۵۵/۱۰ و ۲۵۶؛ و: جامع الثناب خواجونی، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

البته قول مشهور همان مدّ «عاشوراء» است (بالخصوص سنج: صحیح مسلم بشرح الثّوی، ط. دارالکتاب العرّبی، ۴/۸؛ و: فتح الباری ابن حجر، ۲۱۲/۴).

در إصلاح الغلط بستی (ط. قاهره، ص ۵۶) قصر و اژه مورد بحث به عامّه نسبت داده است و آمده: «عاشوراء ممدود، و العامة تقصره».

۲. این عبارت در مصباح المتهجد طبع آقای علی اصغر مرورید ص ۷۷۶ از این قرار است:

«اللَّهُمَّ! الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَتَابَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَيَّ قَتْلِهِ».

(به طوری که لفظ «تابعت» - به باء - دوبار آمده است). در طبع أعلمی (ص ۵۳۹) دو مین «وَتَابَعَتْ»

نیامده است.

فاضل ارجمند، شیخ حسین راضی - وَفَّقَهُ اللَّهُ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى -، در کتاب زیارة عاشوراء فی المیزان (ط: ۱، ۱۴۲۹ هـ. ق)، به مناسبت تحقیق خود در باب زیارت عاشوراء، تصاویر متعددی از متن زیارت عاشوراء را در مصباح المتهجد و جز آن به چاپ رسانیده اند که از حیث ملاحظه دیگر سانیهای دستنوشتهها در ضبط عبارت مورد نظر ما نیز سودمند و خورای نگرش است. (نمونه را، نگر: ص ۱۱۹ و ۱۴۸ - هامیش نسخه - و ۱۶۵ - نیز هامیش - و ۱۸۳ - نیز هامیش - و ۲۰۹ - نیز هامیش - و...).

۳. المتايعة / در گفتاورده کلباسی از میر در رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵) و الرسائل الرجالية (۵۲۶/۲): المتايعة [كذا].

۴. المجاراة/ در طبع جدید الرواشح السماوية و نیز در گفتاورده کلباسی از میر در الرسائل الرجالية (۵۲۶/۲): المجاراة. در رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء کلباسی (چ سنگی، ص ۱۰۵) - آنجا که به گفتاورده از میر پرداخته - : المجازات.

«التتابع»<sup>۱</sup> التهافت في الشَّرِّ والتَّسَارِعِ<sup>۲</sup> إليه مفاعلة وتفاعلاً من التَّيَعَانِ. يُقال: تاعَ القميءُ<sup>۳</sup> يَتَّبِعُ تَبَعاً وَتَيَعَاناً خَرَجَ، وَتاعَ الشَّيْءُ ذابَّ وَسَالَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، وَتاعَ إِلَيَّ كذا يَتَّبِعُ إِذَا ذَهَبَ إِلَيْهِ وَأَسْرَعَ.

وبالجُملة بناءُ المفاعلة والتَّفاعل منه لا يكون إِلا لِلسَّرِّ<sup>۴</sup>؛ والمصحَّفُ المِغْلاطُ صَحَّفَهَا فَظَنَّهَا «تَابَعَتْ»<sup>۵</sup> - بالتَّاءِ المثناة [من] فوق والباءُ الموحدة - وسقم نسخاً قديمة مصحَّحة من مصباح المتهدِّج بحكِّ إحدى النقطتين<sup>۶</sup> وجماهير القاصرين سائرون مَسِيرَةٌ<sup>۷</sup> في هذا التَّصحيفِ.<sup>۸</sup>

۱. التتابع / در دستنوشست و نیز در گفتاورد کلباسی از میر در رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵): التتابع.

۲. التَّسَارِعُ / چُنین است در الزَّواجِحِ السَّماویَّة (ط. دارالحدیث، ص ۲۱۷) و نیز گفتاورد کلباسی از میر در رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵) و الرِّسائلُ الرِّجالیَّة (۵۲۶/۲). در دستنوشست: التنازع (البته بدون نقطه نون).

۳. القمیء / در دستنوشست: القمی. در گفتاورد کلباسی از میر در رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵): الشیء.

۴. للسرِّ / در گفتاورد کلباسی از میر در الرِّسائلُ الرِّجالیَّة (۵۲۶/۲) و رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵): فی الشَّرِّ.

از منابع قدیمی که تفاوت «تتابع» و «تتابع» را مجال طرح داده‌اند و می‌توان سخنشان را «ریشه»<sup>۹</sup> این بحث قلم داد، ذرَّة الغَوَاصِ حَریری است. نگر: ذرَّة الغَوَاصِ، تحقیق محمَّد أبو الفضل إبراهیم، ط. المكتبة العَصریَّة، ص ۶۸.

شیخ کَفَعَمی هم، در مصباح، نه در حاشیه زیارت عاشوراء، بلکه جای دیگر در توضیح عبارت «تتابع» فی ظَلَمِهِ، بحث اختصاص تتابع به شر و اختصاص تتابع به خیر را مطرح کرده (نگر: المصباح، ط. دارالکتب العلمیة و إسماعیلیان، ص ۲۱۰، هامش) و البته احتمالاً در این قول متأثر از ذرَّة الغَوَاصِ است؛ چه با این کتاب بخوبی آشنائی داشته (نمونه را، نگر: همان، ص ۴۸۵، هامش).

۵. تابعت / در دستنوشست: نایعت.

۶. النقطتين / در دستنوشست: النقطین.

۷. مسیره / در گفتاورد کلباسی از میر در رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء (چ سنگی، ص ۱۰۵): مَسِيرَةٌ [كذا].

۸. مرحوم علامه أبو المعالی کلباسی در رساله بیان کیفیت زیارة عاشوراء، آنجا که به گزارش دگرسانیهای روایتهای کامل زیارة و مصباح از زیارت عاشوراء می‌پردازد، از جمله می‌آورد:

«الخامس والعشرون: أنَّ فی كامل زیارة: و بایعت بالباء الموحدة، و علی هذا حال زاد المعاد، و فی تحفة الزائر: بایعت [كذا] و تابعت بالموحدة والمثناة، و فی المصباح: و تابعت بالتاء المثناة من فوق» (چ سنگی، ص ۹۸).

آنگاه پسان‌تر در همان رساله پس از گفتاورد از میر داماد و طرح نظر او می‌نویسد:

«... قد سمعت إن بعضاً من النسخ القديمة كان بالتاء المثناة من فوق والباء الموحدة وقد سمعت إن بعض النسخ في هذه الأعصار بالمثناة من فوق والمثناة من تحت، وهو نادرٌ. هذا، ومقتضى كلامه كون عبارة



→ المصباح جامعة بين الموحدة والمثناة بعد الألف مع أنه ليس في المصباح إلا إحداهما. نعم، ما في زاد المعاد كتحفة الزائر جامع بينهما.

وفي المجمع: في الدعاء: ونعوذ بك أن تتابع بنا أهواؤنا دون الهدى الذي جاء من عندك. التتابع: التهافت و [در مجمع البحرين چاپی: في] الشَّرِّ واللَّجَاجِ، وهو [در مجمع البحرين چاپی: فهو] كالتتابع لكن الأول لا يكون إلا في الشَّرِّ والثاني يكون في الخير والشَّرِّ، والمعنى أن تتابع [در مجمع البحرين چاپی: تتابع] في طلب الشَّرِّ. [نگر: مجمع البحرين، ط. عادل، ۳۰۳/۱].

ومقتضى كلامه صحة تابعت بالباء الموحدة بعد الألف وكذا صحَّت تابعت بالمشناة بعد الألف. (ج سنجی، ص ۱۰۵).

مرحوم حاج میرزا أبو الفضل طهرانی - طاب ثراه - در شفاء الصدور (ط. أبطحي، ۳۳۹/۲ و ۳۴۰) سخن میر داماد را درباره «تابعت» از ذواشیح نقل فرموده و سپس گفته است:

«و ظاهر این کلام اینست که لفظ تابعت به بایء مشناة است، نه تابعت به بایء موحده و این که در ازمنه سابقه بر همین وجه قرائت می کردند و این تغییر در عصر آن محقق [= میر داماد] واقع شده. ولی متأمل محیط به اطراف کلام می داند که در این باب اعتماد بر قواعد لغویة و کلمات اهل لغت کرده...»  
و اصل در این امر نیز حریری است که در دزة الفواص آورده که از او هام خواص اینست که می گویند: تتابعت النوائب علی فلان، و حق تعبیر آن است که تتابعت به یا گفته شود؛ چه تتابع به موحده در صلاح و خیر است و تتابع به مشناة مختص به منکر و شر است.

و در کلام حریری جماعتی از صیارفة أدب نقدی دارند. از آن جمله آن است که خفاجی از ابن بری نقل کرده و تحریر او موافق آنچه در کشف الطّوه مذکور است چنان است که اگر مقصود آنست که تتابع به موحده مخصوص به خیر است و در شر استعمال نمی شود، این ظاهر الفساد است؛ چنانچه [کذا] در قرآن کریم است: ﴿فَأَتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا﴾ (۴۴، المؤمنون: ۲۳)؛ و اگر غرض آنست که تتابع عام است و تتابع خاص، پس واجب آید که در مورد خاص تتابع استعمال نشود، فساد این أظهر است؛ چه هر عامی در مورد خاص جایز الاستعمال است؛ چنانچه [کذا] در آیه مذکوره نیز چنین است؛ پس تخطئه استعمال متابعه و تتابع در شر و جهی ندارد. تمام شد کلام او.

علاوه بر این که اختصاص تتابع به مشناة به شر نیز معلوم نیست؛ چه ماده او دلالت بر این ندارد، و این که از نهذب نقل شده که جهت او آنست که مشتق است از «تاع» به معنی: سال، و سیلان موجب سرعت است، و عجله از شیطان است و مذموم است پس تتابع مخصوص به شر است، سخنی است غریب که جز در صحیفه رمالی نظیر او نتوان یافت، و هیچ امری را به این قیاس نمی توان تصحیح کرد تا چه رسد به لغت - که قیاس در او حجّت نیست -؛ بلی، یک سخن در اینجا دارند که از ابو عبیده نقل شده: لم یسمع التتابع في الشَّرِّ و إنما سمعناه في الخير؛ ولی به همین قدر حکم به غلطیت نمی توان کرد اگر استعمال ثابت شود.

وزمخشری در کشف در تفسیر سورة هود استعمال تتابع در خیر کرده و او خود تأسیس اصلی کرده در ذیل آیه ﴿وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا﴾ (۲۰، البقرة: ۲) که استعمال علماء به منزلة نقل است و حجّت است اگر چه مولد باشد و از این جهت استدلال به شعر ابو تمام کرده، و سید شریف در حاشیه کشف و بیضاوی و سایرین متابعت کردند، و اول کسی که متنبّه این شده عبدالقاهر جرجانی است که واضح علم بیان است، و یکی از معاصرین از اهل قسطنطنیه رساله ای در حجّیت شعر مثل رضی و مهیار و ابوفراس نوشته، و از

ومنها في دعاء الزيارة الرَّجَبِيَّةُ<sup>١</sup> لِمَنْ يَحْضُرُ أَحَدَ الْمَشَاهِدِ الْمُقَدَّسَةِ: «غير محلّين عن ررد في دار المقامة» بإهمالِ الحاءِ المفتوحة أو الساكنة وتشديد اللام أو تخفيفها وبالهمزة من بعدها على صيغة المفعول من حلاتُ الإبل عن الماءِ واحلاتُها إذا طردتها عنه ومنعتها أن تردّه<sup>٢</sup> وكذلك غير الإبل.

ومنه في الحديث عنه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : «يرد عليّ يومَ القيامةِ رهطٌ من أصحابي فيحلّون<sup>٣</sup> عن الحوض». رواه المخالف والمؤلف وقد أخرجناه في شرح التقدمة<sup>٤</sup> على البناء للمفعول من باب التفعيل ومن باب الإفعال أي يصدر عنهم ويؤمنون من وروده.

فالمصحّف القاصِرُ المِغْلَاطُ صَحَّفَ تصحيفاً فاضِحاً فاضِحاً فقال: «غير محلّين» بالخاء المُعْجَمَةَ مهموزاً وأخذ في البناء من التخلية<sup>٥</sup> تفعيلاً من خلاء الشيء يخلو خلواً أو خلوتُ به خلوةٌ وخلاءٌ، وأنا منك خلاءٌ أي براءٌ ومجانِبٌ

→ شهاب خفاجی این مذهب معلوم می شود، و خالی از قوت نیست؛ و تحقیق او در محلّش به شرح مستوفی به قدر حوصله و استعداد و اطلاع این بی بضاعت شده.

بالجملة بر فرض تسلیم غلطیّت استعمالِ تتابع در خیر استعمالِ تتابع در شر غلط نیست، و مقصود مدعی تصحیف و وهم اینست؛ و احتمال این که تصحیف باشد و حادث بعید است؛ چه در نسخ معتبره قدیمه آنچه دیده شده با باءِ موخّده است و البتّه با یاءِ مثناة خواندن مُجزی نیست. بلی، اگر کسی احتیاط کند و جمع نماید به احتمال این که لفظِ روایت با یاء باشد و لا اقل به جهت خروج از خلاف این محقّق یگانه و دانشمند فرزانه که گروهی استادالبشرش دانند و طایفه [ای] معلّم ثالثش خوانند البتّه أقرب به صواب و أوفق به طلبِ ثواب است؛ والله أعلم». (بشفا الصدور، ط. أبطحی، ۲/ ۳۴۰-۳۴۲).  
گفتنی است:

ملاً حبیب الله شریف کاشانی (۱۲۶۲ - ۱۳۴۰ هـ. ق) در شرح زیارة العاشوراء (ط. محمد شریف آیه الله زاده، ص ۴۵ و ۴۶)، با توجه به اظهار نظر میر داماد، ضبط «تایعت» را ترجیح داده است.

شیخ عبدالنبی عراقی (آراکی) نجفی (ف: ۱۳۸۵ هـ. ق) در الکنز المخفی که درباره زیارت عاشورا به قلم آورده، به رأی میر و خوانش «تایعت» (و تشنیع او در حق شیخ بهائی) توجه کرده و توجه داده است (نگر: الکنز المخفی، تعریب و تحقیق: وجیه الهجری، ص ۲۱۶).

۱. از برای این دعای زیارت، نگر: مصباح المتهجد، ط. مؤسسه فقه الشیعه، ص ۸۲۱ و ۸۲۲؛ و: إقبال الأعمال، ط. قیومی، ۱۸۳/۳ - ۱۸۵؛ و: بحار الأنوار، ۱۹۵/۹۹ - ۱۹۷.

۲. تردّه/ در دستنوشست: تردّه.

۳. فیحلّون/ در دستنوشست: فیحلون.

۴. نگر: شرح تقدیمه تقویم الإیمان، ص ۲۶ - متن و هامش.

۵. التخلية/ در دستنوشست یاء و ما بعد آن هیچ نقطه ندارد. در الزواشع السماویة، ط. دارالحديث (ص ۲۱۷): التخلية.

۶. خلا/ در دستنوشست: خلاء.



وَمُبَاعِدًا<sup>۱</sup>. ثُمَّ لَجَّ وَوَلَّجَ وَصَرَ وَأَصَرَ فَتَلْهَجُ وَتَجَشَّمُ فِي تَصْحِيحِ ذَلِكَ بِمَا فَسَادَهُ عِنْدَ مَنْ لَهُ بَصِيرَةٌ مَا يَفْنُ الْحَدِيثَ وَخَوْضُ مَا فِي قَوَانِينِ الْعَرَبِيَّةِ كَجِبَالِ سِرَاةٍ وَكَرْمَلِ عَالِجٍ<sup>۲</sup>. فَصَارَ بِمَا أَتَى بِهِ مُحْفُوفًا بِقَوْلِ الْأَصْمَعِيِّ<sup>۳</sup> لِأَبِي حَنِيفَةَ<sup>۴</sup> فِي مِثْلِ مَا قَدْ وَقَعَ فِيهِ مِنَ الْمَحَاضِرَاتِ الْمَعْرُوفَةِ إِذْ سَأَلَهُ: تَوْضُّأَتٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَوْضُّأَتٌ وَصَلَّأَتٌ!

۱. میر در حاشیه‌ای بر شرح تقدیمه تقویم ایمان (ص ۲۶، هامش) نیز پس از استشهداد به فقره دعای زیارت رَجَبِي پیشگفته، نوشته است:

«... وَأَمَّا غَيْرِ مُخْلِثِينَ - بِالْخَاءِ الْمَعْجَمَةِ وَالْهَمْزَةِ - فَمَنْ بَدَعَ التَّصْحِيفَ الشَّاعِرَ فِي عَصْرِنَا وَمِمَّا لَيْسَ لَهُ إِلَى الْأَصُولِ الْغَرِيبَةِ [؟؛ أَصُولِ الْعَرَبِيَّةِ؟] مِنْ مَسَاقٍ».

۲. العالِج: ما تراکم من الرَّمَلِ ودخل بعضه في بعض.

۳. أَصْمَعِيُّ (أَبُو سَعِيدِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ قُرَيْبٍ/ح ۱۲۵ - ۲۱۶ هـ. ق)، راوی و اَدیب و لَعْوِي نام آور اوائلی عصرِ عَبَّاسِي است که علی رغم نقیث مهمی که در تاریخ و فرهنگِ عربی دارد، از دید شخصیت و منش و باور چندان ستوده نبوده است و از حیث عقیدتی هم برخی او را از ناصبیان قلم داده‌اند (نگر: دائرة المعارف بزرگِ اسلامی، ۲۶۶/۹ - ۲۷۱؛ و: زینحانة الأدب، ۱/۱۴۴ - ۱۴۶؛ و: ضحی الإسلام، ۲/۲۹۸ - ۳۰۲).

با توجه بدان که ولادتِ أَصْمَعِيِّ را باختلاف در میان سالهای ۱۲۲ تا ۱۲۵ هـ. ق دانسته‌اند (نگر: دائرة المعارف بزرگِ اسلامی، ۲۶۷/۹)، گفت و شنود پرخاشجویانه وی را با ابوحنیفه در گذشته به سال ۱۵۰ هـ. ق (و زاده به سال ۸۰ هـ. ق) - آن هم به شرحی که در متن رساله میر داماد مذکور افتاده است - باید نشانی از بی ادبی جوانی بیست و اند ساله در مواجهه با فقیهی سالخورده قلم داد.

باری، با عنایت به روایتی که می‌گوید: أَصْمَعِيُّ تا زمانِ اِمَارَتِ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ هَاشِمِي در بصره (حکومت: ۱۶۰ - ۱۶۴ هـ. ق) در این شهر می‌زیسته و این امیر او را برای تعلیم و تربیت فرزندانش خلیفه المهدی (حکومت: ۱۵۸ - ۱۶۹ هـ. ق) به بغداد فرستاده است (نگر: دائرة المعارف بزرگِ اسلامی، ۲۶۷/۹) این مکالمه وی با ابوحنیفه که به احتمال قوی باید در کوفه یا بغداد صورت بسته باشد (چه سالهای واپسین عمر ابوحنیفه عمدتاً در این دو مرکز و أحياناً بلادی دورتر سپری شده است/ نگر: دائرة المعارف بزرگِ اسلامی، ۳۸۱/۵)، قدری مورد استبعاد واقع می‌شود.

آنچه بر این استبعاد می‌افزاید، گزارشی است که می‌گوید: أَصْمَعِيُّ نخستین بار در روزگارِ خلیفگی هارون الرشید (حکومت: ۱۷۰ - ۱۹۳ هـ. ق) به بغداد رفت (نگر: دائرة المعارف بزرگِ اسلامی، ۲۶۷/۹).

از اینها همه گذشته، آیا پذیرفتنی است مردی چون ابوحنیفه که عمری را با فقه و فقیهان سپری کرده است، واژه بسیار ساده «صَلَّيْتُ» را که هر طالب علم نوآموزی می‌داند و می‌شناسد، نداند و در آن خطا کند؟! ۴. أَبُو حَنِيفَةَ، نُعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ (۸۰ - ۱۵۰ هـ. ق)، فقیه و متکلم نامی کوفه و پیشوای کیش فقهی حَنَفِي است. درباره او، نگر: دائرة المعارف بزرگِ اسلامی، ۳۷۹/۵ - ۴۰۹.

در باب ابوحنیفه باید به یادداشت که پاره‌ای از آنچه در نکوهش وی نقل گردیده است، برساخته برخی از پسنیان تندرو می‌نماید.

سنج: دائرة المعارف بزرگِ اسلامی، ۴۰۲/۵؛ و: دائرة المعارف تنبیح، ۱/۴۰۱ و ۴۰۲؛ و: ضحی الإسلام، ۲/۱۹۳ - ۱۹۶. (چنان که پاره‌ای از قصه‌هائی که در ستایش او گفته شده است نیز بی‌گمان جز گزافه گوئی غالیانه چیزی نیست. نمونه را، نگر: زینحانة الأدب، ۷/۷۹؛ و: الإمام الصادق [عليه السلام] و المذاهب الأربعة، أسد حیدر، ۲۸۲/۱ - ۳۰۲).

فقال له: ضَيَّعَتِ الْفِقْهَ أَمَا كَانَ يَكْفِيكَ حَتَّى ضَيَّعْتَ اللَّغَةَ!<sup>١</sup>

ومنها في الحديث من طُرُقِ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ<sup>٢</sup> أَنَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - دخل من ثنية كداء وخرج من ثنية كُدا<sup>٣</sup>.<sup>٤</sup> وفي قواعدِ شَيْخِنَا الْبَارِعِ الْمُحَقِّقِ السَّعِيدِ الشَّهِيدِ - قَدَّسَ اللَّهُ لَطِيفَهُ - في قاعدة «أفعال النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -» وأنه لو تردَّد الفعل بين الجبليِّ والشَّرْعِيِّ فهل يحمل على الجبليِّ لأصالةِ عدم التشريع أو على الشَّرْعِيِّ فَإِنَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بُعِثَ لِبَيَانِ الشَّرْعِيَّاتِ؟:

منها: جلسة الاستراحة وهي ثابتة من فعل النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -؛ وبعضُ العامَّةِ زعم أَنَّهُ إِنَّمَا فعلها بعد أن بَدَنَ وجمل اللَّحْمِ فتوهم أَنَّهُ للجبلَّةِ. ومنها: دخوله من ثنية كداء وخروجه من ثنية كدا<sup>٥</sup>. فهل ذلك لأنَّهُ صادف<sup>٦</sup> طريقه أو لأنَّهُ سنَّةٌ؟ وتظهر الفائدة في استحبابه لِكُلِّ داخلٍ<sup>٧</sup>.

فالقاصرُ المِغْلَاطُ قد وقع في هذه العبارة في عدَّة تصحيفاتٍ مشقيةٍ مرديةٍ:

خَفَّفَ بدن من البدنة بمعنى السَّمْنِ وَالضُّخَامَةِ.

وصَحَّفَ جيمِ جمل بالحاءِ المهملة وجعل «حمل اللَّحْمِ» كناية عن كثرة لحم البدن وَضَخَامَةَ الجُثَّةِ.

١. ابن قِصَّةِ محاورَة أصمعي و أبو حنيفة را ميرداماد در الزوايح السماوية (ط. دارالحديث، ص ٢١٧ و ٢١٨) هم آورده و طابعانِ زوايحِ نيز مآخذی برای آن نشان نداده اند.

شیخ زین الدین بیاضی (ف: ٨٧٧ هـ. ق) در الضراط المستقیم اش (ط. بهبودی، ٢١٤/٣)، در زمرة آنچه در نکوهشِ أبوحنیفه گزارش کرده است، آورده:

«قال له الأصمعي توضحات؟ قال: وصلات. قال: أفسدت الفقه فلا تُفسد اللُغة!».

در کتاب الأربعین فی إمامة الأئمة الطاهرين محمدطاهر قمی (ف: ١٠٩٨ هـ. ق) نیز (ط. رجائی، ص ٦٤٤) در زمرة نکوهشهای أبوحنیفه که علی الظاهر از همان کتاب بیاضی نقل کرده، این ماجرا آمده است.

٢. نگر: السنن الكبرى بیهقی، ٧١/٥ و ٧٢.

٣. کُدا/ چُنین است در دستنوشته: (کُدا. بدونِ همزة پایانی)؛ و چُنان که خواهد آمد، ضبط مختارِ میرداماد همین است.

٤. «... ثنية كداء - بالفتح والمد - ... هي التي ينحدر منها إلى الحجون مقبرة مكة.

... ثنية كدى - بالضم والقصر منونا - ... هي بأسفل مكة».

(الدروس الشرعية شهيد أول، ط. مؤسسة النشر الإسلامي، ٣٩٢/١).

٥. کدا/ در دستنوشته: كداء.

٦. صادف/ در دستنوشته: صادق.

٧. سنج: القواعد والفوائد شهيد أول، ط. حكيم، ٢١١/١ و ٢١٢.



وقرأ<sup>۱</sup> «من بيته كذا»<sup>۲</sup> بالموحدة قبل المثناة من تحت ثم المثناة من فوق وإعجام دال  
كلمة الإشارة من بعد كاف التشبيه!  
ولم يقنع بما يُقنع به من فظائع الفضائح! بل زاد في طنبور الفضيحة نعمة<sup>۳</sup> فقال في  
شرحها أنه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كان عند دخول بيته يُقدِّم رِجْلَهُ الْيُمْنَى وَعِنْدَ الْخُرُوجِ  
مِنْ دَارِهِ رِجْلَهُ الْيُسْرَى!  
ولقد كان بعض المُخْتَلِفِينَ<sup>۴</sup> إِلَيَّ قد سار في مُخْتَفِلِ الدَّرْسِ وَمَحْفَلِ الاستفادة هذا  
المسير في قِرَاءَةِ العبارة، فَرَدَعْتُهُ وَزَجَرْتُهُ وَرَفَعْتُ عَلَيْهِ الصَّوْتِ وَغَلَّظْتُ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ثُمَّ  
أَفَدْتُ فَبَيَّنْتُ لَهُ الْأَمْرَ وَهَدَيْتُهُ السَّبِيلَ وَقُلْتُ:  
بَدَنٌ بِالتَّشْدِيدِ مِنَ التَّبْدِينِ وَهُوَ الْكِبَرُ فِي السَّنِّ. يُقَالُ: بَدَنْتُ أَي كَبُرْتُ وَأَسَنْتُ<sup>۵</sup>.  
وَجَمَلَ اللَّحْمَ بِالْجِيمِ مِنَ الْجَمَلِ بِمَعْنَى الْإِذَابَةِ يُقَالُ: جَمَلَ الشَّحْمَ يَجْمُلُهُ<sup>۶</sup> جَمَلًا  
مِنْ بَابِ طَلَبِ أَي أَذَابَهُ وَاسْتَخْرَجَ دُهْنَهُ.  
وَتَبَيَّنَتْ بِالثَّاءِ الْمُثَلَّثَةِ قَبْلَ النَّونِ ثُمَّ الْيَاءِ الْمَشْدُودَةِ الْمُثَنَاءُ مِنَ تَحْتِ وَمَعْنَاهَا الْعَقَبَةُ  
سُمِّيَتْ بِهَا لِأَنَّهَا تَتَقَدَّمُ<sup>۷</sup> الطَّرِيقَ وَتَعْرُضُ<sup>۸</sup> لَهُ أَوْ لِأَنَّهَا تَسْنِي<sup>۹</sup> سَالِكَهَا وَتَصْرِفُهُ. وَمِنْهُ  
قَوْلُهُمْ: فَلَانٌ طَلَاعُ الثَّنَايَا إِذَا كَانَ سَامِيًا لِمَعَالِي الْأُمُورِ.  
وكدآء بالممد وإهمال الدال بعد الكاف المفتوحة هي الثنية العليا بمكة مما يلي  
المقام وهي المعلاة.

۱. قرأ/ در دستنوشته: قراء.

۲. من بيته كذا/ در دستنوشته به جای «كذا»، «كداء» کتابت شده است. صورت «بيته» نیز سه نقطه بر فراز دارد و دیگر هیچ. باری، از توضیحات میر داماد پیداست صورتی که مورد نظر بوده همین است که ما ضبط کرده ایم. نیز سنخ: الزواشیح السماویة، ط. دارالحدیث، ص ۲۲۵.

۳. نعمة/ در دستنوشته: نعمة.

باید توجه داشت که هر چند فعل «زاد» هم لازم است و هم متعدی، در اینجا زوند سخن اقتضای تعدی دارد.

۴. المختلفین/ در دستنوشته: المخلفین.

۵. أسنت/ در دستنوشته: اسنت.

۶. یجمله/ در دستنوشته: تحمله.

۷. تتقدم/ در دستنوشته: يتقدم.

۸. تعرض/ در دستنوشته حرف نخست نقطه ندارد.

۹. تسنی/ در دستنوشته حرف نخست نقطه ندارد.

وَكُذًا بِالضَّمِّ وَالْقَصْرِ الثَّنِيَّةِ السَّفَلَى مِمَّا يَلِي بَابَ الْعُمْرَةِ.  
 دخل - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَكَّةَ مِنَ الْأُولَى وَخَرَجَ مِنْهَا مِنَ الثَّانِيَةِ.  
 وَقَدْ بَسَطْنَا الْكَلَامَ هُنَاكَ فِي الرِّوَايَةِ السَّمَاوِيَّةِ.

ومنها حديث التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ الْمُسْتَعَاذِ<sup>١</sup> مِنْهُ فِي الْأَخْبَارِ وَالْمَعْدُودِ مِنْ مَوْبَقَاتِ  
 الْكَبَائِرِ وَالْأَصَارِ. وَلَهُ طَرُقٌ مُتَعَدِّدَةٌ عَامِيَّةٌ وَخَاصِيَّةٌ؛ فَمِنْ طَرَقِهِ الْخَاصِيَّةُ مَا رَوَيْنَاهُ مِنْ  
 طَرِيقِ الْأَصْحَابِ فِي الْكَافِي لِرَئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ فِي الصَّحِيحِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ  
 عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنِ  
 الْكَبَائِرِ. فَقَالَ: «هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - سَبْعٌ: الْكُفْرُ بِاللَّهِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَعُقُوقُ  
 الْوَالِدَيْنِ، وَأَكْلُ الرَّبْوَا بَعْدَ الْبَيْئَةِ، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا، وَالْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ، وَالتَّعَرُّبُ  
 بَعْدَ الْهَجْرَةِ»<sup>٢</sup> الْحَدِيثِ.

وهو بالعين المهملة قبل الراء المُشَدَّدَةِ.

وقد بسطنا<sup>٣</sup> بيانه في كتاب شرعة التسمية في زمان الغيبة<sup>٤</sup>.

وأصحابنا - رضوان الله تعالى عليهم - فسروه بالالتحاق ببلاد الكفر والإقامة بها  
 بعد المهاجرة عنها إلى بلاد الإسلام. وبالجملة هو كناية عن مطلق الحور بعد الكور  
 والزيغ عن المعرفة والحيود<sup>٥</sup> عن الحق والالتحاق بأهل شقاوة الضلال<sup>٦</sup> من بعد  
 الدخول في حريم سعادة الهداية. وأصل معناه: العود إلى البادية والإقامة مع  
 الأعراب وأن يصير المرء<sup>٧</sup> أعرابياً بعد أن كان مهاجراً ومن هناك ما جعل الأعرابي  
 ضد المهاجر.<sup>٨</sup>

١. المُسْتَعَاذُ/ در دستنوشت: المستفاد.

در الروايات السماوية. ط. دار الحديث (ص ٢١٥): للمستعاذ [؟].

٢. الكافي، باب الكبائر، ح ٩؛ ط. غفاري، ٢/٢٧٨ (ح ٨)؛ و: ط. دار الحديث، ٣/٦٨٨، ش ٢٤٥٠.

٣. بسطنا/ چنين است در دستنوشت به تشديد سين.

٤. نگر: برة التسمية، تحقيق استادي، ط. مهديّة المير داماد، ص ١١٨، هامش.

٥. الحيود/ در دستنوشت: الجيود.

٦. الضلال/ در دستنوشت: الظلال [!].

٧. المرء/ در دستنوشت: المرء.

٨. المهاجر/ در دستنوشت: المهاجرة.



فَصَحَّفَهُ الْقَاصِرُ الْمُصَحِّفُ بِـ «التَّعْرَبِ» بِالغَيْنِ الْمُعْجَمَةِ عَلَى حُسْبَانِ الْأَخْذِ  
 مِنَ الْغَرْبَةِ.<sup>١</sup>

ومنها في الحديث أول جمعة جمعتها<sup>٢</sup> رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بالمدينة.<sup>٣</sup>  
 وفي صحيحة منصور بن حازم عن أبي عبد الله الصادق - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: يَجْمَعُ الْقَوْمُ  
 الْجُمُعَةَ إِذَا كَانُوا خَمْسَةً فَمَا زَادَ.<sup>٤</sup>

وفي كتب الأصحاب: ويجمع الفقهاء في زمان الغيبة.  
 وبالجملة ذلك متكررٌ جدًا في الأحاديث وفي أقاويل الفقهاء، والجميع بالتشديد  
 من التجميع وهو الإتيان بصلوة الجمعة.

فالقاصِرُ الغَالِطُ المِغْلَاطُ لِجَهَالَتِهِ أَخَذَهَا بِالتَّخْفِيفِ مِنَ الْجَمْعِ<sup>٥</sup> غَيْرِ فَاطِنٍ لِفَسَادِ  
 ذَلِكَ بِحَسَبِ قَانُونِ الْعَرَبِيَّةِ مَعَ شِدَّةِ وَضُوحِهِ.

قَالَ الْجَوْهَرِيُّ فِي الصَّحَاحِ: «وَجَمَعَ الْقَوْمُ تَجْمِيعًا أَي شَهِدُوا الْجُمُعَةَ وَقَضَوْا  
 الصَّلَاةَ فِيهَا».<sup>٦</sup>

وقال ابن الأثير في النهاية: جُمِعَتْ - بالتشديد - [أي] صَلَّيْتُ. ومنه حديث معاذ:

١. در حاشیه بی‌رعة التسمية (ط. مهدیه المیر داماد، ص ۱۱۸) نیز پس از توضیح معنای «التعرب بعد الهجرة»، گفته است:

«... وأما التعرب بعد الهجرة - بالغين المعجمة -، فتصحيفٌ ومن بدع التصاحيف!».

از سیاق سخن در متن رساله ما و نحوه تعبیر میر پیداست که این تصحیف را نیز به شیخ بهائی - رَفَعَ اللهُ  
 درجه - نسبت می دهد.

شیخ بهائی در گزارش حدیث سی ام الأربعون حدیثاً (ط. رجائی، ص ۵۷۴) تعبیر «التعرب بعد الهجرة»  
 را می آورد و در «حاشیه» ای هم آن را به «ترك بلاد الإسلام بعد المهاجرة إليها» معنا می کند، بی آنکه  
 متعربین خوانیش «التعرب» گردد.

در الجبل المتین (ط. آستان قدس رضوی - ع -، ۴۶/۱) هم شیخ تعبیر «التعرب بعد الهجرة» را در حکایت  
 معنای خبر عبید بن زراره آورده است، بی آنکه در متن یا حاشیه متعربین خوانیش «التعرب» گردد.  
 پس عِجَالَةً مَأْخُذٍ نَسَبَتْ اِبْنَ خَوَانِشَ بِه جَنَابِ شَيْخِ بَهَائِيٍّ مَعْلُومٍ نَگَرْدِيدِ.

٢. جمعها/ در دستنوشته: جمعتهما.

٣. نگر: مجمع البيان طبرسی، ط. أعلمی، ۱۰/۱۰؛ و: جوامع الجامع همو، ط. مؤسسه النشر الإسلامی، ۵۶۱/۳؛ و:  
 الکتاب زَمَخْشَرِي، ۱۰۴/۴؛ و: تاریخ المدينة المنوره ی ابن شُبَّه، ۶۸/۱.

٤. الاستبصار، ط. خراسان، ۴۱۹/۱، ش ۱۶۱۰ - با تفاوت جزئی -؛ و: تهذیب الأحکام، ط. خراسان، ۲۳۹/۳، ش  
 ۶۳۶ - با اندکی تفاوت.

٥. الجمع/ در دستنوشته: الجميع (البته بدون هیچگونه نقطه گذاری).

٦. الصحاح جوهری، ۱۲۰۰/۳.

أنه وجد أهل مكة مُجَمَّعُونَ<sup>١</sup> في الحِجْرِ فَنَهَاهُمْ عَن ذَلِكَ؛ أَي يُصَلُّونَ صَلَوةَ الجمعة في الحِجْرِ وَنَهَاهُمْ لِأَنَّهَمْ كَانُوا يَسْتَظِلُّونَ بِفِيءِ<sup>٢</sup> الْحِجْرِ قَبْلَ أَنْ تَزُولَ<sup>٣</sup> الشَّمْسُ فَنَهَاهُمْ<sup>٤</sup>.

وفي مغربِ المُطَرَّرِ: وَجَمَعْنَا أَي شَهَدْنَا الجُمُعَةَ أو الجماعة وقضينا<sup>٥</sup> الصَّلَوةَ فيها<sup>٦</sup>. ثم إنَّ العَلَامَةَ - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - فِي كِتَابِ الْعِتْكَافِ مِنْ كِتَابِهِ الْمُخْتَلَفِ قَالَ: «قال المفيد: المساجد التي جَمَعَ فيها نبي أو وصي نبي أربعة. ثم قال: والمراد بالجمع فيما ذكرناه هاهنا صلوة الجمعة بالناس جماعة دون غيرها من الصلوات<sup>٧</sup>». <sup>٨</sup> فَمَنْ غَلَطَ فِي قَوْلِهِ «جَمَعَ فِيهَا» بِالذُّهُولِ عَنِ اعْتِبَارِ التَّشْدِيدِ، أَعْدَاهُ دَاءُ الْغَلَطِ فِي قَوْلِهِ «وَالْمُرَادُ بِالْجُمُعِ» فَفَتَحَ الْجِيمَ وَأَسْكَنَ الْمِيمَ عَلَى مَصْدَرِ جَمَعَ يَجْمَعُ. وَالصَّحِيحُ عِنْدَ الْعَارِفِ الْعَرِيفِ فِي الْأَوَّلِ تَشْدِيدُ جَمَعَ مِنَ التَّجْمِيعِ، وَفِي الثَّانِي ضَمُّ الْجِيمِ وَفَتْحُ الْمِيمِ عَلَى صِيغَةِ جَمَعَ الْجُمُعَةَ، أَي الْمُرَادُ بِالْجُمُعَاتِ فِي هَذِهِ الْمَسَاجِدِ صَلَوةَ الْجُمُعَةَ بِالنَّاسِ فِيهَا جَمَاعَةٌ دُونَ غَيْرِهَا مِنَ الصَّلَواتِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةَ. وَمِنْ هَذَا الْبَابِ فِي الْفِقْهِ:

روى زُرَّارَةُ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لَمَّا انْصَرَفَ مِنْ عَرَفَاتٍ سَارَ إِلَى مَنَى دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ عَنِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ فَقَامَ خَطِيباً فَقَالَ بَعْدَ الثَّنَاءِ عَلَى اللهِ تَعَالَى: أَمَا فَإِنَّكُمْ سَأَلْتُمُونِي عَنِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَلَمْ أَطُورْهَا عَنْكُمْ لِأَنِّي لَمْ أَكُنْ عَالِماً بِهَا اعْلَمُوا - أَيُّهَا النَّاسُ! - إِنَّهُ مَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ شَهْرُ رَمَضَانَ وَهُوَ صَاحِبُ سَوِيٍّ<sup>٩</sup> فَصَامَ نَهَارَهُ وَقَامَ وَرَدًا مِنْ لَيْلِهِ

١. مجمَّعون / چنين است در دستنوشته. ليك در متن الشهابي ابن اثير (٢٩٧/١) و الزواييح السماوية (ط). دارالحدیث، ص ٢٢٣) و تعليقه مير بر اختيار معرفة الرجال (ط. رجائي، ٣٩٠/١) و لسان العرب ابن منظور (٥٨/٨) و المصنف ابن أبي شيبة (١٨/٢)، «يجمَّعون» أمده است.

٢. بفيء / در دستنوشته: بفيء.

٣. تزول / در دستنوشته حرف يكم نقطه ندارد.

٤. الشهابي ابن اثير، ٢٩٧/١ - باندي تفاوت.

٥. قضينا / در دستنوشته: قضا.

٦. المغرب، ط. مكتبة لبنان ناشرون، ص ٥٧.

٧. الصلوات / در دستنوشته: الصلوة.

٨. مختلف الشيعة، ط. مؤسسة النشر الإسلامي، ٥٧٩/٣.

٩. سوي / در دستنوشته: سوي.



وَ وَاظَبَ عَلَى صَلَوَتِهِ وَ هَجَرَ إِلَى جُمُعَتِهِ وَ غَدَا إِلَى عِيدِهِ فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ فَازَ بِجَائِزَةِ الرَّبِّ - عَزَّ وَ جَلَّ.<sup>١</sup>

فالقاصِرُ المِغْلَاطُ ذَهَبَ وَ هَمَّ إِلَى «هجر» بالتخفيف؛ وذلك من فضائح الأغاليط! والصَّحِيحُ «هَجَرَ» بالتشديد وهو في الأصل بمعنى سار في الهاجرة وفي نصف النهار في القَيْظِ<sup>٢</sup> خاصة. ثم قيل: هَجَرَ إِلَى الصَّلَاةِ لِكُلِّ مَنْ بَكَرَ وَ مَضَى إِلَيْهَا فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا.

ومنه الحديث: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّهْجِيرِ لَأَسْتَبَقُوا.<sup>٣</sup> وفي الحديث: الْمُهَجَّرُ إِلَى الْجُمُعَةِ كَالْمُهْدِي بَدَنَةً.<sup>٤</sup>

قال في المغرب: قال ابن شَمَيْل: الْمُرَادُ التَّبْكِيرُ إِلَيْهَا وَ هَذَا تَعْبِيرٌ<sup>٥</sup> الْخَلِيلِ.<sup>٦</sup> ومنها ما في الصَّحِيفَةِ الْكَرِيمَةِ السَّجَّادِيَّةِ فِي دَعَاءِ الْعَافِيَةِ<sup>٧</sup>: وَمِنْ شَرِّ كُلِّ مُتَشْرِفٍ حَفِيدٍ.<sup>٨</sup>

زَلَّ فِيهِ الْقَاصِرُ الْمِغْلَاطُ فَحَمَلَهُ عَلَى صِيغَةِ الْفَاعِلِ وَ حَمَلَهُ بِمَعْنَى الْمَسْرِفِ، فَبَهْتُهُ عَلَى عَثْرَتِهِ وَ رَدَدْتُ عَلَيْهِ هَفْوَتَهُ وَ قَلْتُ: الصَّيغَةُ عَلَى الْبِنَاءِ لِلْمَفْعُولِ كَمَا

١. كتاب من لا يحضره الفقيه. ط. غفاري، ٩٧/٢ و ٩٨، ش ١٨٣٤؛ با تفاوت جزئی در ضبط.

٢. القَيْظُ/ در دستنوشت: الغَيْظُ.

٣. این حدیث را میر داماد در یکی از خطبه‌هایش (نگر: اثناعشر رسالة - من خطب السید الداماد قدس سره فی یوم الجمعة، ص ٨٨ عکسی) نیز به همین لفظ آورده است.

در سنن نسائی (٢٦٩/١) آمده است: «... لو يعلم الناس ما في التهجير لاستبقوا إليه...».

در منابع حدیثی پر شمار - از جمله صحیح بخاری (١٥٢/١ و ١٥٩، و ١٦٥/٣) و صحیح مسلم (٣١/٢) و همان سنن نسائی (٢٣/٢) و السنن الکبریٰ بیهقی (٤٢٨/١، و ٢٨٨/١٠) و... - به ریختن «... ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا إليه...» باز می‌خوریم.

با تفاوت‌هایی دیگر نیز می‌توان این عبارت را در کتب اخبار و آثار سراغ کرد (نمونه را، نگر: کتز العمال، ٨٦١/١٥؛ و: مسند احمد بن حنبل، ٢٣٦/٢).

٤. این روایت را که میر داماد در بعضی از خطبه‌هایش نیز مورد استشهاد قرار داده است (نگر: اثناعشر رسالة - من خطب السید الداماد...، ص ٣٣ و ٨٨ عکسی)، نگر در: مسند احمد بن حنبل، ٢٣٩/٢ و ٢٥٩ و ٢٨٠؛ و: سنن نسائی، ٩٨/٣.

نیز نگر: کتز العمال، ٧٣٩/٧.

٥. تعبیر / چُنین است در دستنوشت، لیک بدون نقطه گذاری.

٦. المغرب، ط. مکتبه لبنان ناشرون، ص ٢٧٢؛ با ضبط «تفسیر» به جای «تعبیر».

٧. یعنی دعای بیست و سوم از نسخه مشهوره.

٨. صحیفه کامله سجّادیه با ترجمه و شرح فیض الإسلام، ص ١٥٦.

في التَّنْزِيلِ الْكَرِيمِ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ فِي مَوَاقِعَ أَرْبَعَةٍ<sup>١</sup> وَبَيَّنْتُ مَغْزَاهَا الصَّرِيحَ وَمَعْنَاهَا الصَّحِيحَ مِنْ سُبُلِ ثَلَاثَةٍ وَتَفْصِيلَ الْقَوْلِ هُنَالِكَ فِي مُعَلِّقَاتِنَا عَلَى الصَّحِيفَةِ الْمَكْرَمَةِ.<sup>٢</sup>

والله سبحانه ولي العلم والحكمة. به الاعتصامُ ومنه العِصْمَةُ.

كَتَبَهُ تَذْكَرَةً لِصَاحِبِ الْكِتَابِ

- طُوبَى لَهُ وَحُسْنُ مَأَبٍ -

فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِ مِنْ شَهْرِ شَوَّالٍ

سَنَةِ ١٠٥٧ - حَامِدًا لِلَّهِ تَعَالَى وَمُصَلِّيًا

عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ -، ابْنُ شَيْخِ عَلِيٍّ

الشَّرِيفِ اللَّاهِجِيِّ، قَطْبِ الدِّينِ مُحَمَّدٍ

- عَفِيَّ عَنْهُمَا -

١. «مُتْرَفٌ» (به صيغة اسم مفعول)، پنج بار در قرآن کریم آمده است.

نگر: قرآن کریم، س ٣٤، ی ٣٤، و: س ٤٣، ی ٢٣ (مُتْرَفُوهَا)؛ و: س ٥٦، ی ٤٥ (مُتْرَفِينَ)؛ و: س ١٧، ی ١٦ (مُتْرَفِيهَا)؛ و: س ٢٣، ی ٦٤ (مُتْرَفِيهِمْ).

٢. در شرح الضحيفة الكاملة السجادية مير داماد (ج ١، ص ٢٤٠ و ٢٤١)؛ و: ج ٢، ص ٢٣٦، اگرچه ذیل این فقره صحیفه شریفه دو حاشیه هست، اشارتی به خوانیش دیگر، یعنی: «مُتْرَفٌ» - که مورد انتقاد میر است - نیست.

باری «سُبُلِ ثَلَاثَةٍ» ی مورد اشارت میر داماد، عَلَى الظَّاهِرِ هَمَانُ سَهٍ وَجِهٍ مَعْنَانِيٍّ اسْتِ كِهْ دَرِ اَنْجَا بَرَايِ «مُتْرَفٌ» بِيَسْنَهَادِ كَرْدِه: يَكِي، «كُلُّ مَتْنَعْمٍ ذِي مَالٍ»؛ دِيْگَرِي، «كُلُّ طَاغٍ بَطْرٍ»؛ بَسْ دِيْگَرِ، «الْمُنْهَمَكُ فِي مَلَاذِ الدُّنْيَا وَشَهْوَاتِهَا» (همان، همان جا).